

ادامه داشت ولی من شرکت نکردم.

خبر مرگ آقای ربانی شیرازی در اثر تصادف اتومبیلش نزدیک دلیجان، دیروز و امروز از مسائل روز بود. امروز صبح قبل از دستور در مجلس در آن باره و حق ایشان بر انقلاب، صحبت کردم<sup>۱</sup>. احمد آقا تلفن کرد. قرار شد فاتحه‌ای از طرف دفتر امام گرفته شود. شدیداً متأثریم. هم‌رزم تمام دوران مبارزه بودند<sup>۲</sup>.

چند ملاقات داشتم؛ منجمله سفیر کره شمالی که خواستار توسعه روابط و وام نفتی بود و یک قطعه روتختی ابریشمی از طرف همسر رئیس مجلس کره آورد، در جواب هدیه عفت که مقداری پسته برده بود. شب، جلسه شورای مرکزی روحانیت مبارز در مجلس در دفتر من تشکیل شد. غیر از کارهای معمولی، درباره مجلس خبرگان و رهبری آقای حسینعلی منتظری تصمیم گرفتیم و برای کاندیداهای عضویت خبرگان برای تمام کشور افرادی را در نظر گرفتیم. نزدیک ساعت دوازده جلسه ختم شد. شام را هم همان جا خوردند. شب در مجلس خوابیدم. خبر مهمی نداشتیم.

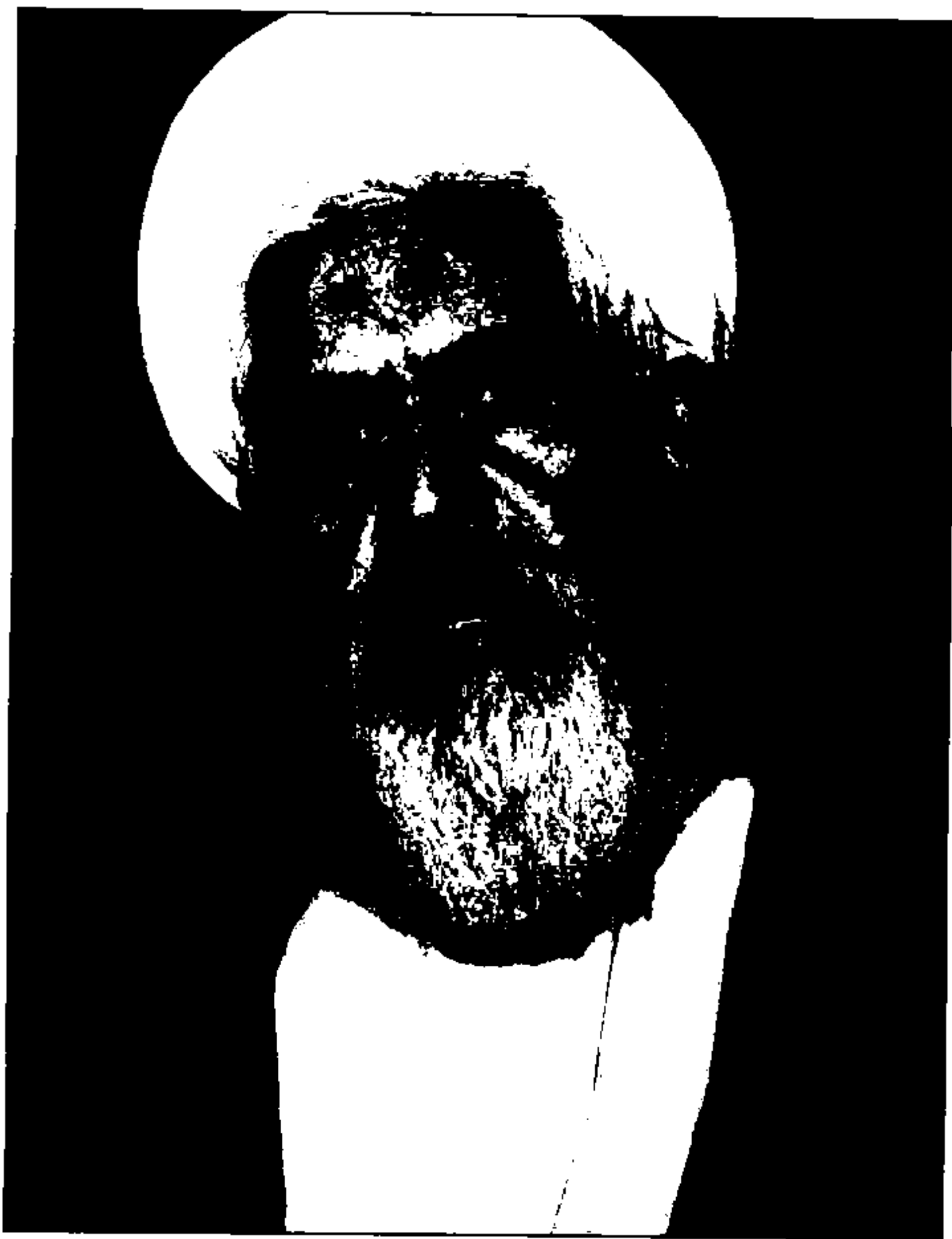
چهارشنبه ۱۹ اسفند

۱۳ جمادی الاول - ۱۰ مارس

جلسه علنی درباره بودجه بود. اداره نصف وقت جلسه را به عهده آقای خوئینی‌ها گذاشتم. سرماخوردگی دارم. برای استراحت و انجام کارهای اداری مجلس به دفترم آمدم. بعد از ظهر جلسه هیأت رئیسه داشتیم. عصر چند ملاقات داشتم و شب به خانه آمدم. کسالت دارم. با کمی تب در اثر سرماخوردگی خوابیدم. مطلب مهمی نداشتیم. روزانه دو سه ترور کم اهمیت در گوشه و کنار شهر تهران، معمولاً این روزها از طرف منافقان و ضدانقلاب انجام

۱. کتاب هاشمی رفسنجانی، نسخه‌های پیش از دستور، ۱۳۶۰.

۲. آیت‌الله عبدالرحیم ربانی شیرازی عضو فقهای شورای نگهبان و نماینده امام (ره) در استان فارس از روحانیون انقلابی بود که سالها در زندانهای ستمشاهی زاملاجات ریادی را تحمل کرد. ایشان فروردین ۶۰ توسط تروریستها در شیراز ترور شد اما از این ترور جان سالم به در برد. آیت‌الله هاشمی رفسنجانی در دوران زندان غزل قلعه مدتها با این عالم جلیل‌القدر هم سئول بودند و در خاطرات دوران مبارزه بارها از ایشان یاد کرده‌اند.



آیت الله عبدالرحیم ربانی شیرازی

می شود وعده‌ای هر روز دستگیر می شوند و محاکمه و کیفر هم هست. ظهر شهردار تهران آمد و راجع به برنامه‌های شهرداری و مسائل ساختمان و ضوابط ساختمان مشورت نمود. شب وزیر مسکن، معاونانش و دکتر هادی آمدند و راجع به لایحه اراضی شهری و قیمت مشورت کردند. قرار شد قیمت زمین بین صد تومان تا پانصد تومان تعیین شود و یا همان قیمت منطقه‌ای سال. نمایندگان جبهه آزادیبخش بحرین امروز در مقابل مجلس تظاهرات داشتند. به خاطر جلب حمایت عمومی در خصوص محاکمه ۷۳ نفر بحرینی که به اتهام کودتا در بحرین محاکمه می شوند.

پنجشنبه ۲۰ اسفند

۱۴ جمادی الاول - ۱۱ مارس

صبح زود به مجلس رفتم. جلسه علنی در ادامه بررسی لایحه بودجه داشتیم. هنوز مخالف و موافق در کلیات صحبت می کنند؛ خسته کننده، کم محتوا. ساعت ده جلسه را به آقای خوئینی‌ها نایب رئیس سپردم و به دفترم رفتم. آقای خامنه‌ای تلفن کردند و از عدم مراعات سیاست خارجی در تبلیغات رادیوتلوویزیون گله داشتند. برای پاسدارانشان از من خانه‌ای اطراف مجلس خواستند. ما خانه‌های اطراف مجلس را می خریم. گفتم اینها برای نمایندگان است. قرار شد در جای دیگری نزدیک خودشان که در اختیار مجلس است، داده شود. ظهر چند ملاقات داشتم. عصر کلاس مواضع حزب جمهوری بود که درباره فلسفه تاریخ درس دادم. بعد از جلسه، گروهی از سبزوار آمدند و راجع به آقای علوی عالم شهر حرفهایی داشتند. منظورشان این بود که حمایت ما را برای مبارزه با او جلب کنند. آقای نظران برنامه جلسه آینده شورای عالی دفاع را آورد و آمار تلفات انسانی از اول جنگ تا کنون. رقم، آن مقدار که مبالغه آمیز گفته می شود، نیست.

جمعه ۲۱ اسفند

۱۵ جمادی الاول - ۱۲ مارس

امروز در خانه ماندم. نماز جمعه را هم آقای امامی کاشانی اقامه کردند. احمد آقا ظهر آمد و راجع به مسائل جاری مشورتی انجام شد. شب جلسه شورای عالی دفاع بود، ولی من شرکت نکردم. در خانه استراحت نمودم.

شنبه ۲۲ اسفند

۱۶ جمادی الاول - ۱۳ مارس

صبح زود به مجلس رفتم. لایحه بودجه مطرح بود و بحث در کلیات بود. بعد از ظهر چند ملاقات داشتم. شب را در مجلس ماندم. خبر مهمی نداشتیم. گزارشهای زیادی جمع شده بود، مطالعه کردم. مخالفان بودجه بیشتر با سیاستهای جدید مخالفت می کنند. بعضی ها هم خواهان ریاضت بیشترند.

بودجه امسال، از طرف دولت نسبتاً خوب تدوین شده ولی در کمیسیون بودجه مقداری از اتکاء به نفت کاسته شده و اتکاء بر مالیاتها زیاد شده که بعضی نگرانند، باعث تورم شود و عده ای از نمایندگان خیال می کنند، سوء نیت در کار بوده. رئیس کمیسیون برنامه و بودجه آقای مهندس [عزت الله] سعابی مقداری تلاش کرد که نمایندگان از تورم زایی بودجه چیزی نگویند، ولی نمایندگان پذیرفتند.

یکشنبه ۲۳ اسفند

۱۷ جمادی الاول - ۱۴ مارس

بحث جلسه علنی که از ساعت هفت و نیم تا یک بعد از ظهر جریان داشت، درباره بودجه بود و مثل دیروز مقداری از وقت جلسه را آقای خوئینی ها اداره کرد. در دفترم چند ملاقات انجام دادم. عصر در شورای مرکزی حزب جمهوری اسلامی شرکت کردم. آقای [عبدالله] جاسبی گزارش کار واحد تحقیقاتی را داد. جزوه های فراوان تحقیقاتی آورده بود. بنا شد بررسی شود و در روزنامه منتشر شود.

جلسه ای با نخست وزیر و رئیس جمهور و وزیر خارجه داشتیم. درباره مواد قرار داد با

هیأت سوری که آمده‌اند، بحث کردیم. مطرح است که یک میلیون تن نفت خام مجانی به سوریه بدهیم به عنوان شرکت در هزینه جهاد با اسرائیل و بقیه را تا نه میلیون تن به قیمت عادلانه بفروشیم و از آنها جنس بخریم. شام را همان‌جا خوردیم. این روزها هیأت سوری در کشور است و اثر خوبی دارد. قراردادش با یک کشور انقلابی عرب در کنار ما در جنگ با عراق خیلی مفید است و مانع جا افتادن فکر جنگ عرب با عجم است. و قطع خط لوله انتقال نفت عراق به مدیترانه از خاک سوریه و نیز قطع دسترسی عراق به بنادر سوریه در مدیترانه، تأثیر خوبی به نفع ما در جنگ دارد.

دوشنبه ۲۴ اسفند

۱۸ جمادی الاول - ۱۵ مارس

ساعت هفت و نیم جلسه علنی تشکیل شد و قرار شد صبح و عصر جلسه داشته باشیم. امروز هم تمام وقت را بحث در کلیات گرفت. من هم به عنوان موافق صحبت کردم. و به شیوه مخالفت و مطالب مخالفان انتقاد کردم. مؤثر واقع شد و فکر می‌کنم بودجه را از رد شدن نجات داد. مخالفتها وسیع است، اگر لایحه رد شود به بودجه‌های بی ثبات ماهانه می‌افتیم و در شرایط جنگی مضر است.

چند ملاقات در دفترم داشتم. سفیر زلاند جدید و کاردار پاکستان آمدند. کاردار پاکستان دعوت کرد که در جلسه جشن سالگرد استقلال پاکستان شرکت کنم. سفیر زلاندنو خواستار توسعه روابط بود. آنها به ما گوسفند می‌دهند. اخیراً به آنها گفته‌ایم که باید در مقابل نفت بگیرند. شب وزیر خارجه سوریه با همراهان آمدند. از نتیجه مذاکرات و پیمانهای منعقد شده راضی بودند. بیش از دو میلیارد دلار قرار داد مبادله نفت و کالا بسته‌اند. در هر بشکه ۳ دلار تخفیف گرفته‌اند، چون قبلاً نفت را با لوله از عراق در خاک خودشان تحویل می‌گرفته‌اند و اینک باید در خاک از ما بگیرند؛ البته ما مایل بودیم مقداری مجانی بدهیم، نه تخفیف؛ به اسم کمک به جهاد فلسطین.

بیشتر بحثها درباره مسائل عراق پس از صدام - اگر سقوط کرد - بود. شب در دفتر من آقایان

خامنه‌ای، مهدوی اکنی، اموسوی اردبیلی، امامی اکاشانی، و موحدی کرمانی آمدند و راجع به کاندیداهای مجلس خبرگان مشورت کردیم.

سه شنبه ۲۵ اسفند

۱۹ جمادی الاول - ۱۶ مارس

پس از نماز و صبحانه به جلسه رفتم. رئیس سازمان برنامه و بودجه، آقای دکتر محمد تقی بانکی از بودجه دفاع کرد. کلیات تصویب شد و وارد تبصره‌ها شدیم. صبح و عصر جلسه داشتیم، پیشرفت خوب بود. حدود ۳۰ تبصره از ۹۴ تبصره را گذراندیم. شب در مجلس ماندم و چندین ملاقات داشتم. مقداری گزارشها را خواندم.

نامه‌ای از آیت الله گلپایگانی خطاب به نمایندگان رسید که در لایحه‌های اراضی شهری و اراضی کشاورزی و به طور کلی لوایح در جهت محدودیت ثروت، اعتراض داشته و خطر نفوذ سوسیالیسم را گوشزد کرده‌اند. اکثر نمایندگان را عصبانی کرده. نامه را که هفت صفحه است به دیوار چسباندیم. قرار شد جواب نامه را بدهیم.

مهندس اعزت الله اسحابی که قرار بود از بودجه دفاع کند و اسم نوشته بود، از زیر بار در رفت؛ نمی‌دانم چرا؟ به من نوشته که استخاره کرده است، مکرراً بدآمده و این عجیب است؛ با اینکه رئیس کمیسیون برنامه و بودجه است.

چهارشنبه ۲۶ اسفند

۲۰ جمادی الاول - ۱۷ مارس

امروز هم صبح و عصر جلسه علنی داشتیم. بحث درباره بودجه بود و بالاخره آخر وقت کار لایحه را تمام کردیم و با اکثریت قاطع با اصلاحات تبصره‌های مربوط به مالیاتهای جدید تصویب گردید. شب را در مجلس ماندم، مطالعه کردم و چند ملاقات داشتم. خبری داشتیم که در غرب اهواز، پاسداران حمله محدودی کرده‌اند. جمعی اسیر گرفته‌اند و عده‌ای را کشته‌اند.

از طرف دولت گفتند چون آقای عطاری نماینده اراک ضمن بحث در مخالفت با بودجه

گفته اسکناسهای بزرگ را بگیری و به جای آن رسید بدهید، باعث شده پولدارها بترسند و حدود دو میلیارد تومان پول خود را از بانکها بگیرند. این نشان کم اعتمادی پولداران و حساسیت مسائل اقتصادی است که لازم است، فکری کرد و مردم را مطمئن کرد. یا خبر شدم که رئیس مجلس مالزی سید نصیر اسماعیل که در مالزی مهمان ایشان بودم، با سکه فوت کرده است، به نمایندگان مجلس مالزی تسلیت گفتم.

پنجشنبه ۲۷ اسفند

۲۱ جمادی الاول - ۱۸ مارس

بعد از نماز تا ساعت هشت صبح مطالعه کردم و سپس جلسه علنی تشکیل شد. سخنرانی رئیس جمهور و لایحه اراضی شهری مطرح بود. نامه‌ای از رئیس اتحادیه بین‌المجالس اعراب، آقای کامل اسد رسیده که برای مخالفت با آمدن پارلمان اروپا به اسرائیل استمداد کرده. نامه را قبل از دستور در مجلس خواندم و در این رابطه صحبت‌هایی هم کردم<sup>۱</sup>. از عربها خواستم مبارزه جدیتری بکنند و به غریبها در مسأله فلسطین اعتماد نکنند.

عده‌ای خواستار تشکیل جلسه رسمی غیر علنی شدند که در رابطه با لایحه اراضی شهری صحبت‌های محرمانه بشود. آقای [محمد] یزدی نایب رئیس و بعضی دیگر از خطر اختلاف با آیت‌الله گلپایگانی و... گفتند. من لزوم ادامه کار را گفتم و تذکر دادم که بر حقیق و امام و حجت با ماست چرا کوتاه بیاییم، بالاخره تصویب شد و قیمت اراضی را همان قیمت منطقه‌ای رسمی اعلان کردیم.

آقای خامنه‌ای رئیس جمهور، نزدیک ظهر صحبت را شروع کردند و تا ساعت یک بعد از ظهر صحبت کردند. نامه جواب آیت‌الله گلپایگانی هم تهیه شد و در مجلس غیر رسمی خوانده شد و عده‌ای که حضور داشتند، امضاء کردند. عصر هیأت رئیسه داشتیم. چند عقد ازدواج را برای پاسداران اجرا کردم.

شب جلسه شورای عالی دفاع داشتیم. طرح عملیات کربلای ۲ را بررسی کردیم. سپس

۱. کتاب هاشمی رفسنجانی - نطق‌های پیش از دستور ۱۳۶۰.

بررسی ستادی برای توسعه ارتش مطرح شد که آماری از وضع ارتشهای مجاور و منطقه دادند؛ سپس جلسه خصوصی با آقای خامنه‌ای و آقای نخست وزیر داشتیم. قرار شد فردا آقای خامنه‌ای نماز جمعه بخوانند. بعد از سوء قصد به ایشان به دستور امام من اقامه جمعه را به عهده گرفتم و امام جمعه‌های موقت دیگری را با اجازه امام برگزیدم. باعث خوشحالی مردم خواهد شد که سلامتی ایشان در حد قابل اطمینان است.

جمعه ۲۸ اسفند

۲۲ جمادی الاول - ۱۹ مارس

در خانه ماندم. آقای درویش با آقای باقری صبح آمدند و برای ما حلیم آوردند و آقای باقری از نایب‌امانیهای دانشکده افسری بعد از شهادت سرهنگ نامجو گفت. نماز جمعه را امروز آقای خامنه‌ای - امام جمعه اصلی - اقامه کردند. سخنران قبل از نماز، آقای [یوسف] صانعی عضو شورای نگهبان بودند.

مردم احساسات فراوانی برای آقای خامنه‌ای ابراز کردند. ایشان خطبه‌ها را ایراد و نماز جمعه را اقامه کردند و نماز عصر را به آقای جنتی واگذار نمودند، برای اینکه بعد از نماز هجوم مردم مانع عبور نشود، در بین نماز دانشگاه را ترک کردند. عصر در منزل استراحت و پیاده روی و مطالعه داشتم.

از جبهه تماس گرفتند و گفتند، دشمن از ناحیه جنوب کرخه کور حمله کرده و شکست خورده و اسیر داده است. عصر حمید، سعید، فاطمی و فائزه هم آمدند و به همه آنها هر نفر پانصد تومان عیدی دادم و به تمام پاسدارها و ۲۳ نفر اعضای دفترم در مجلس به هر یک هزار تومان عیدی دادم که مجموعاً نزدیک سی هزار تومان شد. عفت هم پنج هزار تومان عیدی گرفت.

شنبه ۲۹ اسفند

۲۳ جمادی الاول - ۲۰ مارس

امروز تعطیل بود و در خانه ماندم. مطالعه می‌کردم. پیش از ظهر احمد آقا آمد. یک جفت



کفش که برای امام عیدی آورده بودند، به من داد. نامه‌ای از اتحادیه انجمن اسلامی دانشجویان اروپا به امام را به ایشان دادم، خواسته‌اند که امام پیامی برای سمینارشان بفرستند. در مورد نامه نمایندگان مجلس به آقای گلپایگانی هم نظر احمدآقا این بود که امام مخالف نیستند ولی درست نیست که منتسب به کسب اجازه از ایشان بشود.

از طرف تلویزیون آمدند و پیامی به مناسبت لحظه تحویل سال از من ضبط کردند. دوسه بار فیلم خراب شد و مقداری از وقتم را تلف کردند. با اخوی محمد، تلفنی صحبت کردم و تذکراتی در مورد برنامه‌های تلویزیون دادم.

ظهر آقای [محسن] رضایی از دزفول تلفن کرد و گفت عراق در ناحیه شوش از دیشب حمله کرده و از من می‌خواست که به جنوب بروم؛ برای مطلب مهمی که دارند. گفتم ایشان به تهران بیایند که بتوانیم با امام و دیگران هم مشورت کنیم. ایشان با یک جت اف ۵ آمد. ساعت چهار بعد از ظهر به اینجا رسید. نیم ساعت در راه بوده است، معلوم شد حمله عراق موفق نبوده و حدود صد اسیر از عراقیها گرفته‌اند. صدها نفر از آنها را کشته‌اند و آنها را متوقف کرده‌اند، ولی جنگ ادامه دارد و ممکن است نیروهای ما را مشغول کنند و مانع انجام طرح بزرگ کربلای ۲ بشوند. مشورت داشت که از محورهای دیگر حمله کنیم، پذیرفتیم. امام را هم زیارت کردند. [استخاره] می‌خواست که امام گفتند مورد استخاره نیست، به امید خدا با معیارهای عقلانی عمل کنید. عصر آقای [علی اکبر] محتشمی سفیر ما در سوریه آمد و درباره مشکلاتش در رابطه با سفر سوریه‌ها به ایران از من کمک خواست. آخر شب آقای [محسن] رضایی اطلاع داد که امشب عملیات نداریم.

کتابخانه شخصی  
 شماره ثبت ۱۳۱۱  
 شماره سند ۱۳۱۱

- ۸ اردو نظر برود در فتنه مانع صلح صلح برود بهتر از هر بعد از آن
- ۹ این یک صفت گفتند از امام عبید را در راه بودند همین دارد و نامه از
- ۱۰ انگار در دکن دست در انگور از اردو به امام را به ایشاد امام فاضل است
- ۱۱ که نامه بسیار از امام است که بگویند در مورد نامه نامه گمان بجز این
- ۱۲ ملک بگریه از نظر بعد از مانع بود امام مخالف رفته ولی در دست
- ۱۳ که منت است از جمله از آن است
- ۱۴ از طرف موزون آمده در بیاضی بی گشت لطف نامه لکهنه
- ۱۵ از من ضبط کرده در سر بار بیخ فوات در بعد از از وضع تلف
- ۱۶ کرده
- ۱۷ با غیر خود تلفی است کردیم و نه زانی در مورد نامه موزون
- ۱۸ ظهیر در ضمن از زنون تلفی در وقت عوا و در نامه موزون
- ۱۹ در دست لکهنه کرده در من بخورد که به خوب بود
- ۲۰ نامه که خوانده نصیح است به هر دو بیاید که بر او با امام و امام

کتابخانه شخصی  
 شماره ثبت ۱۳۱۱  
 شماره سند ۱۳۱۱

باجتایع شورت کسب لفظ ملی شدن صنعت نفت این است

آمد ساعت ۳ بعد از ظهر به اینبار سه پنج ساعت در راه بود. صلح نامه  
 صلح عراق موقت بنده حلی و حدود بعد از اعراضها گرفته اند و لفظ  
 آنها داشته اند و آنها را توقف کرده اند ولی عقد اداسه دارد در این  
 نبرد که در استوفی لفظه مانع از تیار طرح از آن است و شورت است  
 که از بعد از در هر کس به تیار طرح از آن است و شورت است

شکر خدای را که توفیق تدوین بخش تاریخ سال ۱۳۶۰ را عطا فرمود

شکر خدای را که توفیق تدوین بخشی از تاریخ سال ۱۳۶۰ را عطا فرمود

---

## روایت هجران



به سخت جانی خود اینقدر نبود امیدم که ...

روزنامه جمهوری اسلامی با دعوت عامی خواسته است که هر کس می خواهد، می تواند برای شهدای فاجعه انفجار دفتر مرکزی حزب جمهوری اسلامی مقاله بنویسد.

و من که فرصتم از خیلی ها کمتر است، این دعوت را بیش از همه، متوجه خودم می بینم و شما هم انصاف بدهید که امروز در پشت کره زمین، کسی نیست که به اندازه من فکر و کار و احساس و شغل و سابقه و آینده و بالاخره موجودیتش به آن فاجعه عظیم و قهرمانان شهیدش بسته باشد.

مطمئنم که قلمم قدرت ترسیم حال و احساس و ادراکات و تصورات آن لحظاتم را ندارد و شاید اگر آن شب چیزی می نوشتم، صورت گویاتری را در تاریخ ثبت می کردم؛ اما بالاخره هنوز هم شبی از آن حالات را در خود دارم و اگر میسور را با معسور از دست ندهم، بهتر است.

#### شنبه

به یک روز قبل از حادثه برگردید: روزشنبه ۶ تیر ۱۳۶۰ دو ساعت و اندی بعد از ظهر از چاه سیصد و پنجاه متری معادن ذغال سنگ باب میزوی زرند کرمان، پس از دو ساعت گشت و گذار در تونلهای سیاه و تاریک و مرطوب ذغال سنگ بیرون آمدم و داشتم به حال کارگران زحمتکش و مظلوم معادن ذغال فکر می کردم. فرمانده ژاندارمری منطقه، رشته فکرم را برید و گفت: «به جان آیت الله خامنه‌ای امام جمعه تهران سوء قصد شده و ایشان را به بیمارستان برده‌اند» و عقل به خرج داد و اضافه کرد جراحی سطحی است و ایشان را خطری تهدید نمی کند. اگر این را نمی گفت نمی دانم در آن حالت چه بر سرم می آمد؛ اما همین اضافه توانست خاطرتم را کمی آرام کند.

فقط چنین خبر موحشی می توانست فکرم را از زندگی مشکل معدن کاران جدا کند؛ که کرد. فوراً لباس معدنچیان را در آوردم و خودم را شستم و لباس خودم را پوشیدم به شهر زرند آمدم،

سخنرانی کوتاهی برای مردم نجیب و منتظر زرنند در مسجد جامعه نمودم و عذرم را گفتم و لابد پذیرفتند و یکسره به فرودگاه کرمان رفتم و با اینکه هواپیما را کمی معیوب می‌دیدند، اول شب خود را به تهران رساندم و تا در بیمارستان قلب، ایشان را زنده ندیدم، آرام نگرفتم. گرچه در فرودگاه کرمان هم به وسیله تلفن، چنین اطمینانی داده بودند، ولی «شنیدن کی بود مانند دیدن».

چند ساعت - از سر معدن باب میز و تا اتاق سی، سی، یو، - تمام فکرم در فضای معطر زندگی هم‌رزم و همراه دوران مبارزات و یار و حلال مشکلات فراوان امروز و آینده انقلاب می‌گشت.

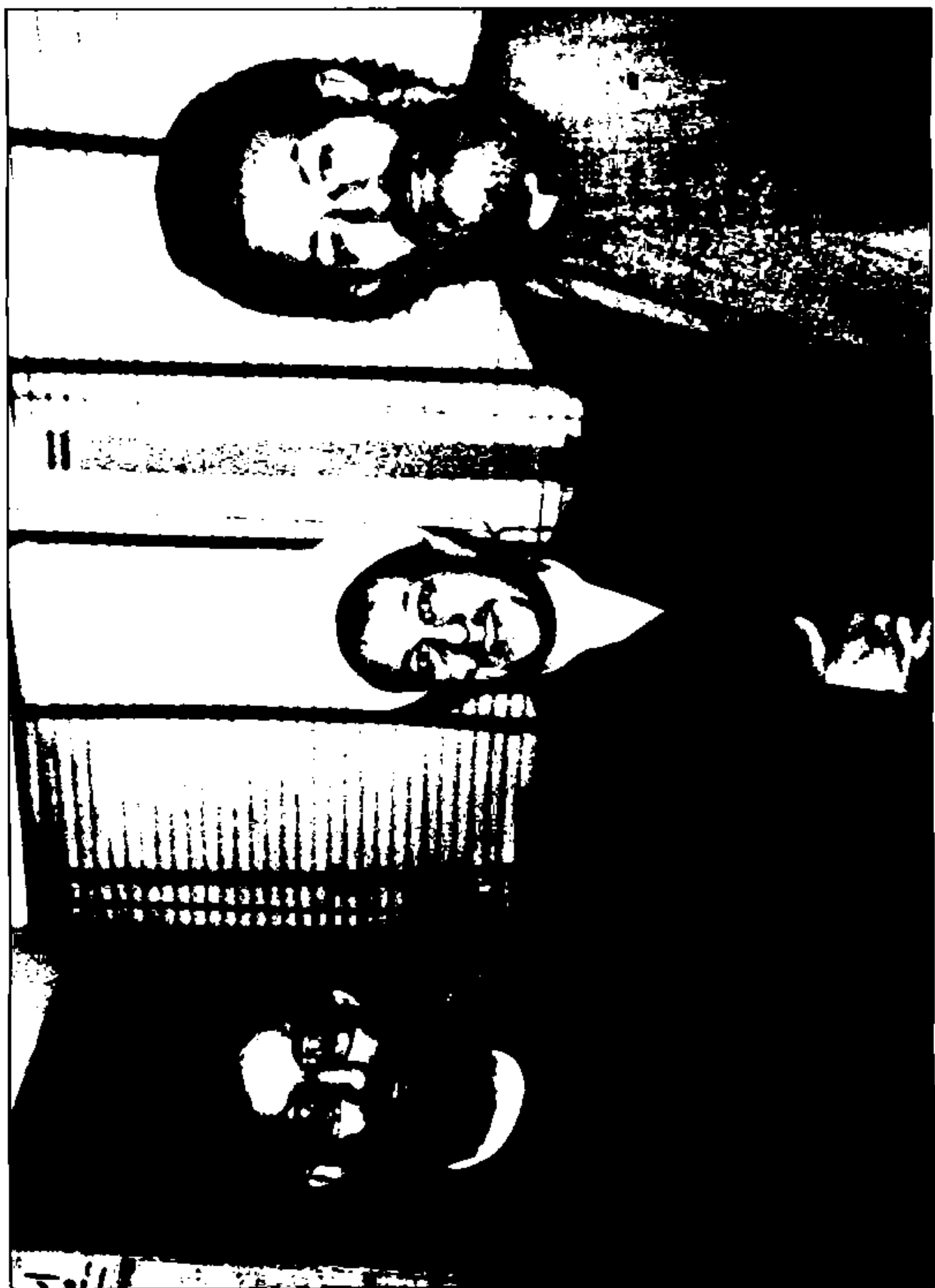
نقش امام جمعه تهران را در مبارزات زمان شاه از اول تا آخر، زندانهایش، شکنجه‌هایش، تبعیدهایش، سخنرانیهایش، فکر دادن‌هایش و نوشته‌هایش و ... را.

و آثار حضورش در شورای انقلاب، در حزب جمهوری اسلامی، در دولت موقت، در ارتش، در جنگ و در سپاه پاسداران انقلاب و در نهادهای دیگر انقلاب، در بیج توده مردم و در مجلس شورای اسلامی.

صدای گیرا و نیروبخشش را در خطبه‌های جمعه تهران و لحن گرم و حال‌آورش را در قرائت سوره‌های قرآن نماز جمعه و بیشتر از همه کمک‌هایش به امام امت در امور کشور و ارتش و جنگ را که مهمترین مسأله کشور بود.

#### یکشنبه

روز یکشنبه هفتم تیر صبح زود به بیمارستان رفتم؛ حال ایشان را به روبه بهبودی توصیف کردند. علاوه برگفته آنان نقطه روشن‌ترین بود که ایشان من را شناخت و کمی خوشحال‌تر شدم. به مجلس رفتم قبل از دستور، در رابطه با سوء قصد نافرجام مطالبی تحلیل‌گونه گفتم. بالاخره هر طور بود تا آخر جلسه تاب آوردم و پس از جلسه تلفنی از بیمارستان قلب خبر



آیت الله محمد حسین بهشتی. آیت الله اکبر هاشمی رفسنجانی. آیت الله سید علی خامنه ای



گرفتم. دکترها حاضر نبودند، کاملاً ما را مطمئن کنند؛ اما و اگر می گذاشتند.

بعد از ظهر مطابق معمول در جلسه شورای مرکزی حزب جمهوری اسلامی در همان دفتر مرکزی شرکت کردم و ساده لوحانه با همان شرایط حفاظتی گذشته؛ مهمترین بحث شورای مرکزی بعد از تحلیلی از مسائل جنگ، مساله وزیر خارجه بود. پس از مدت‌ها کارشکنی بنی صدر حالا که دیگر او خلع شده بود، آقای رجائی با موافقت شورای ریاست جمهوری، آقای مهندس میرحسین موسوی را به عنوان وزیر خارجه به مجلس معرفی کرده بود و قرار بود مجلس نظر بدهد.

خوب یادم است که آن روز احساس جدیدی بر جلسه حاکم بود، به خاطر سوء قصد به جان یکی از مؤسسان و امیدهای حزب و هم به خاطر نجات معجزه آسایشان. و نمی دانم چرا آن روز شهید مظلوممان در جلسه خیلی انس و محبت از وجودش و کلماتش و برخوردهایش تراوش می کرد: شاید الهام و شاید هم قصد دلنداری دادن به دیگران، جواب این چرا باشد. نزدیک مغرب، جلسه ختم شد. طبق معمول بایستی خودمان را آماده کنیم برای جلسه دیگری که پس از نماز مغرب با ترکیبی از نمایندگان مجلس و وزراء و معاونان و مسئولان اجرائی و قضائی کشور - که عضو یا هوادار حزب بودند - و افراد مؤثر حزب تشکیل می شد و درباره مسائل مهم کشور و انقلاب، بحث و بررسی آزاد داشت و تقریباً همه می دانستند که چهره های مؤثر خط امام در این مجلس شرکت دارند.

من چون با پزشکان معالج امام جمعه مصدوم در بیمارستان و هم با حاج احمد آقا فرزند امام در منزل قرار داشتم، برای جلسه دوم نماندم و با کمی تاخیر به بیمارستان رسیدم. هم آقای خامنه ای را زیارت کردم و هم درباره حال ایشان با دکترها صحبت کردم. آنها گفتند حداقل چند ماهی ایشان قادر به اقامه نماز جمعه نخواهند بود، گرچه این بار اطمینان به رفع خطر پیدا کرده بودند.

حدود ساعت ۹ شب به خانه رسیدم. یادم نیست که احمد آقا آمده بودند یا نه. و بهر حال چه بودند و چه آمدند، مشغول مذاکره شدیم. - گرچه اهل خانه می گویند یک ربع ساعت قبل از من

رسیده‌اند. آقای موسوی خوئینی‌ها هم با ایشان بودند. درباره ریاست جمهوری بعد از عزل بنی‌صدر حرف می‌زدیم که تلفن زنگ زد، بچه‌ها گفتند آقای شیخ حسن اصاعی از دفتر امام می‌خواهند تلفنی با من صحبت کنند. فکر کردم با حاج سید احمد کار دارند، ولی خیلی زود فهمیدم خودم را می‌خواهد. می‌خواست هم از حالم مطلع شود و هم از «انفجار حزب» بگوید و یا بپرسد.

مثل اکثر موارد مهم دیگر، قبل از همه بیت امام از فاجعه اطلاع یافته بود و طبیعی هم همین است. مردم اگر گرفتار شوند یا خوشحال یا متحیر شوند، قبل از هر جا به مرکز انقلاب توجه می‌کنند.

آقای صاعی بزرگ، با لحنی آرام و مملو از نگرانی و اضطراب گفت: می‌گویند انفجار عظیمی که جنوب تهران را لرزاند، در دفتر مرکزی حزب رخ داده و بخشی از ساختمان را ویران کرده و صدای آژیر آمبولانس‌ها و آتش‌نشان‌ها و ضجه مردم همه چیز را تحت‌الشعاع گرفته و دود و غبار از سرچشمه به آسمان می‌رود.

هرکس دیگر هم جای من بود، با این مقدار خبر فاجعه را به بزرگی خودش در آن لحظه تصور نمی‌کرد، هر چند بدین و سواسی تا چه رسد به من که اصولاً آدم خوشبینی هستم و تا در قعر حادثه قرار نگیرم، مصیبت را همیشه کوچک و نعمت را بزرگ می‌بینم.

البته خیلی ناراحت شدم؛ اما نه به اندازه وسعت فاجعه و حجم مصیبت. فوراً خبر را به احمد آقا منتقل کردم و بحثمان عوض شد و اولین تصمیم این شد که احمد آقا زودتر به منزل برود که امام در خانه تنها نباشند و بر کیفیت انتقال خبر به امام و تماس مردم با بیت و برخورد بیت کنترل داشته باشند، از مهمترین نگرانیها وضع قلب امام بود که در صورت وسعت و عمق فاجعه حداکثر ظرافت در کیفیت نقل خبر به محضر امام لازم بود. گرچه بعداً یکبار دیگر معلوم شد روح امام بزرگ‌تر و روحیه ایشان قوی‌تر از حد تصور ما است؛ حتی بعد از ناراحتی قلبی اخیر.

احمد آقا رفت و من کنار تلفن نشستم، همان دو سه تماس اول به کلی روحیه‌ام را افسرده

کرد و اهل خانه پی به اضطرابم بردند و دورم جمع شدند. معلوم شد انتحار در همان سالن جلسه بوده و آن هم در حالی که جلسه شکل گرفته و تقریباً همه جمع شده‌اند. روشن است که توقع نداشتم به آسانی افرادی را پیدا کنم که به طور طبیعی در آن جلسه نباشند و بتوانند طرف صحبتهای لازم آن لحظه من باشند، هر کس را به خاطر می‌آوردم، می‌دیدم عضو جلسه است.

در شب حادثه، از منزل با اینجا و آنجا تماس می‌گرفتم تا خبری بگیرم. یک لحظه گوشی تلفن را روی تلفن گذاشتم، ولی دستم را جدا نکرده بودم که به محض خطور یک آدم مناسب به ذهنم نمره‌اش را بگیرم. تلفن زنگ زد و زنگ تلفن مثل حالت برق گرفتگی مرا لرزاند و نمی‌دانم چرا؟ صدائی از آن طرف می‌آمد که خیلی برایم زیبا بود و لذت بخش و باور نکردنی که یک لحظه همه غصه‌ها را از خاطر برد، صدای دکتر باهنر بود؛ بم، گیرا، گرفته و مضطرب. باور نکردنی، چون ایشان را در آخرین لحظه در حزب دیده بودم و بنا داشت بماند و در جلسه شرکت کند. گیرا مثل همیشه و لذت بخش برای اینکه سالم بودن ایشان می‌توانست دلیل خوبی بر سالم بودن خیلی‌ها منجمله آقای بهشتی باشد.

گرفتگی و اضطراب هم که برای شما معلوم است، چرا. گرچه ماجرا تا آن لحظه به خوبی هنوز معلوم نبود، حتی ایشان هم هنوز نمی‌دانست که کار به کجا می‌کشد و کی می‌ماند و کی نمی‌ماند. می‌دانست عجله دارم بفهمم و ایشان هم مثل من خوشحال شد که من زنده‌ام. مطمئن نبود که من در جلسه نبوده‌ام، از دربان شنیده بود که من خارج شده‌ام و به امید اینکه همدردی و همدلی پیدا کند، تلفن مرا گرفته بود. فوراً شروع کرد به گفتن و گفت:

داشتم می‌رفتم داخل جلسه، بیرون سالن به درخشان (شهید) برخوردم. دو سه کلمه با هم حرف زدیم. دید خیلی خسته‌ام. - دکتر باهنر وقتی که خسته می‌شد قیافه و چشماییش خیلی روشن، خستگی را نشان می‌داد؛ معمولاً آن قدر کار می‌کرد که به این حال می‌افتاد - اصرار کرد



که به جلسه نیا و برو استراحت کن.

آمدم نزدیک درب بزرگ. همان لحظه که می خواستم سوار ماشین شوم، انفجار رخ داد. شعله آتش تا کنار در خروجی رسید و شیشه های ساختمان وسط شکست. دیوارهای سالن عقب رفت و سقف یکپارچه پائین آمد و تمام حضار را زیر گرفت. برق خاموش، صدای ضجه و استغاثه و ذکر و دعا از زیر آوار به گوش می رسید. با وسایل دستی، ممکن نیست سقف را از روی عزیزانمان برداریم. آتش نشانی آمده و جرثقیل حاضر شده که سقف را یکپارچه بردارد. با سرعت دارند کاری می کنند، از کنار ساختمان چند نفر را بیرون آورده اند. زخمی، شهید، بیهوش و ... انبوه جمعیت مانع حرکت ابزار است و نظم را برهم می زند و کسی نمانده که بتواند کنترل و اداره کند. شهربانی، شهرداری، بهداری، حزیبها، مردم، هر یک به نحوی دست درکارند. در عین حال خطر ضدانقلاب هم وجود دارد و مردم نمی گذارند چهره های سرشناس در محوطه بمانند، با زور و التماس آنها را از صحنه بیرون می برند.

تصمیم گرفته بودم به حزب بروم؛ ایشان به شدت منعم کرد و تلفن های دیگر منجمله وزیر بهداری دکتر منافی و آقای بادمچیان وصل شد و همین مطالب را با کمی اختلاف گفتند و در خانه ماندم، مثل یک زندانی که دائم خبرهای بد می شنود. ستادهائی در نزدیکی دفتر حزب برای اداره کار اخراج عزیزان از زیر آوار و انتقال مجروحان به بیمارستان و سایر کارهای لازم تشکیل شده بود.

ستادها و افراد متفرقه لحظه به لحظه اخبار و پیشرفت کار را به من می داند؛ ولی اخبار مختلف و متضاد بود.

مصدومان را شناسائی می کردند و وضع حال آنها را می گفتند؛ در بسیاری از موارد گزارشها یکدیگر را نقض می کرد، خبر سلامت، شهادت، جراحت، در مورد اکثر افراد می رسید و نمی شد به هیچ یک مطمئن شد.

مثل اینکه تعمدی در کار بود که خبر شهادت شخصیت های حساس چون شهید بهشتی را به من نگویند و با اینکه ادعای رؤیت جسد یا سالم می شد، به خاطر تضاد اخبار قابل اطمینان

نبود؛ حتی یکبار گفتند ایشان را سالم بیرون آورده‌اند و در جایی مطمئن حفاظت می‌کنند و به من پیشنهاد شد به ملاقات ایشان بروم، ولی خیلی زود نسخ این خبر رسید.

شاید هم تعمدی در کار نبوده و ممکن است تاریکی، شلوغی، عدم مدیریت واحد، اخلاص ضد انقلاب و شایعه سازی‌ها چنین وضعی را پیش آورده باشد.

بالاخره نزدیک ساعت ۲ بعد از نصف شب، خبر مطمئنی از شهادت آقای بهشتی آمد؛ شاید از ناحیه شهید رجایی نخست وزیر که راستی کمرم را شکست و برای چند لحظه دنیا را سیاه می‌دیدم و خیال می‌کردم، دارم دور خود می‌چرخم.

برخودم مسلط شدم؛ به اطرافم توجه کردم. دیدم دخترم فاطمه به شدت می‌گریه و همسرم عفت هم نمی‌تواند خودش را کنترل کند. آن شب، فاطمه به من خیلی کمک کرد و از آن لحظه به بعد او مسئول تلفن شد.

بایستی خودم را برای کنترل اوضاع مملکت و دفع خطر احتمالی که بزرگ می‌نمود، آماده کنم.

کمی دراز کشیدم؛ چشمهایم را بستم که برای تصمیمهای مهم و فوری فکر کنم. خواب زودتر از تصمیم، مغزم را تصرف کرد و پس از بیداری، آیه شریف *ثُمَّ أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ بَعْدِ الْغَمِّ اِقْنَةَ نَعْسٍ يَغْشَى طَائِفَةً مِنْكُمْ* که پس از فاجعه احد نازل شده، برایم معنای روشنی پیدا کرد و پی به عظمت آن نعمت برای مسلمانان بعد از احد بردم. نمی‌دانم چقدر خوابیدم؛ حتماً کمتر از یک ساعت. چون اول طلوع فجر آماده خواندن نماز شده بودم. نمازم را خواندم و حرفهای لازم را به اهل خانه زدم و دلداریشان دادم و قبل از طلوع آفتاب، خودم را به نخست وزیر رساندم که با همفکری دوستان و همراهان باقی مانده کارها را روبه راه کنیم.

دوشنبه

اولین برخورد من پس از فاجعه با دیگران در نخست وزیر بود؛ در راهروها و سالنها و اتاقها همه جا به چهره‌های ماتم زده و اندوهناکی برخورد می‌کردم که تا دیشب تحت تأثیر

تحولات کشور و عزل بنی صدر و سرکوبی لیبرالها، سخت شاداب و با نشاط بودند. به کسانی برخورد می کردم که خبرهای تلفنی شب، شهادتشان را اعلام کرده بود و طبعاً خوشحال می شدم، ولی این خوشحالی دیرپا نبود؛ زیرا بلافاصله خبر شهادت افرادی را می دادند که اخبار گذشته حاکی از سلامتی شان بود و یا اصلاً اسمشان نیامده بود. سرنوشت بعضیها هم روشن نبود که در جلسه بوده اند، ولی نه خودشان پیدا بودند و نه جنازه شان بدست آمده بود مثل شهید عضدی که بعداً روشن شد.

در اتاقی که همان روزهای نزدیک بارها و بارها با حضور شهید مظلوم و شهدای دیگر جلسات مشورتی داشتیم، وارد شدم. با آقایان دکتر باهنر، رجائی، مهدوی کنی، موسوی اردبیلی، بهزاد نبوی - این اسامی را از دفتر خاطراتم در می آوردم، نه خاطره ام - جلسه ای تشکیل دادیم که به ابعاد فاجعه و اقدامات فوری که باید بشود، برسیم.

گزارشهای اولیه مطمئن نشان می داد، بیش از شصت نفر شهید داریم و دهها مجروح و احتمال شهدای بیشتری هم می رفت. هر لحظه کسی را که خود جنازه شهیدی را تحویل گرفته، می آوردند که لیست اعلامی با اطمینان کافی تهیه شود.

هر وقت که تلفن زنگ می زد و یا در باز می شد، قلب من به شدت می زد و شاید در چهره ام هم علامت می داد؛ خودم نمی دانم. لابد دیگران هم مثل من بودند. در آن یکی دو ساعت، خبر خوش کم داشتیم؛ اغلب اسامی مجروحان و یا شهدا اعلام می شد.

خیلی ضرورت نمی بینم که حال خودم و دیگران را برایتان بیان کنم. شما خودتان می توانید حدس بزنید که چه وضعی داشته ام وضع دیروز را گفته ام؛ دیشبم را هم که می دانید چگونه گذشت، با این سابقه فکر کنید، با رگبار اخبار متعدد روبرو شدن و شهدا و مجروحان که هر لحظه به مغز من می بارید و تجسم قیافه ها و چهره های نورانی دوستان و همزمانی که دیگر نمی دیدمشان و جای خالی شان و مهمتر از همه ضرورت انجام مسئولیتهای سنگینشان که هر یک به اندازه کوه البرز بزرگ و به قدر اقیانوس آرام وسیع بودند، برفکر و اندیشه و احساس و مغز و قلب من چه اثری داشته اند.

مجلس شورای اسلامی، این لنگر و محور نظام، در مرز سقوط از عدد قانونی قرار گرفته و به خصوص که جمعی لیبرال هم داشتیم که دستشان در توطئه‌ها دیده می‌شد و می‌توانستند با عدم حضور، کار را مختل کنند.

شورای ریاست جمهوری، مهمترین عضو ش را از دست داده بود؛ شهید بهشتی را می‌گویم. شورای عالی قضائی رأسش را نداشت. کابینه دولت که در اثر کار شکنیهای بنی‌صدر، قبل از فاجعه هم می‌لنگید؛ چهار عضو فعال و چندین معاون وزیرش را از دست داده بود و حزب جمهوری اسلامی - که محور تنظیم امور بود - هفت عضو شورای مرکزی و دبیر کل و تعدادی از اعضای پرتلاشش را در یک لحظه گم کرده بود. شورای عالی دفاع هم با شهادت دکتر چمران و وضع آقای خامنه‌ای و شهادت آقای بهشتی - که به جای بنی‌صدر معزول شرکت می‌کردند - وضعیت معلوم است و این همه در حال جنگ؛ و من ضعیف هم بایستی به مجلس برسم و هم به حزب و هم شورای عالی دفاع و هم شورای ریاست جمهوری و در مورد شورای عالی قضائی و کابینه هم توقع زیادی از من بود.

براینها اضافه کنید که سنگر نماز جمعه هم - که پشتوانه روحی و بسیج‌کننده عمده نیروها بود - بسیج‌گر و قهرمانش در بیمارستان در مرز شهادت و بقاء در دنیا می‌زیست که رسیدگی و حفاظت ایشان هم خود داستان دیگری دارد؛ و اضافه کنید رسیدگی به مجروحان فاجعه و حفاظت آنها و خانواده‌های عزادار را.

فقط لطف و توفیقات الهی است که به انسان ضعیفی چون من در چنین وضعی، قدرت روحی لازم را عطا می‌کند که خودش را نبازد و با توکل بر خدا وظایفش را انجام دهد. خیلی سریع درباره کیفیت اعلان فاجعه و اقدامات فوری دیگر تصمیم گرفتیم. قرار شد پیامی هم با صدای خودمان به امت شهید پرور بدهیم.

ضبط صوت را حاضر کردند، من، شهید رجائی و آقای موسوی اردبیلی پیامی پر کردیم. لابد لحن و آهنگ و صدا و موسیقی‌اش که بیشتر چیزها را باید از آنها فهمید، در روی کاغذ نخواهد آمد. خدا کند، اصل نوار محفوظ باشد که خودم یکبار دیگر گوش بدهم. شاید چیزهای



جدیدی از آن بفهمم و با قلم ترسیم کنم<sup>۱</sup>. البته من فقط حق دارم از خودم بگویم. شهید رجایی و شهید باهنر متأسفانه نیستند که بگویند با بنویسند و دیگران هم خود از ترسیم حالاتشان خودداری نکنند که در تاریخ بماند. به نظر من آن لحظه‌ها در تاریخ انقلاب بسیار مهم و ارزشمند است و حیف است که همراه با حیاتش دفن شود و حداقل زمینه‌ای برای هنرمندان امروز و فردا نماند که آنها را باز کنند و به زبان آورند و تاریخ را غنی کنند و آیندگان را روشن و بیدار.

این را بگویم که حضور رهبر و سلامتی امام امت بود که به ما روح می‌داد و نشاط و امیدمان را پشوانه بود؛ زیرا می‌دانستیم که اگر همه ما هم نباشیم، امام به خوبی از عهده تنظیم امور و کارها برمی‌آیند.

این امام و آن امت عظیم را هر کس داشته باشد، حق ندارد که احساس ضعف کند و ظلم است که در فاجعه‌ای هر چند به اندازه انفجار دفتر مرکزی حزب جمهوری اسلامی و شهادت هفتاد و سه تن، خودش را بیازد و وظایفش را انجام ندهد.

۱. متن پیام رادیویی مورد اشاره به این شرح است:

بسم الله الرحمن الرحيم

امت مسلمان و انقلابی ایران! بارها روی این نکته تأکید کرده‌ایم که مجلس شورای اسلامی بفرموده امام اخیل‌ترین ارگان تصمیم گیرند، کشور مورد بغض و عداوت شدید دشمنان انقلاب است. دیشب در تهران ما شاهد یکی از صحنه‌های فوق‌العاده جنایت بار دشمنان انقلاب بودیم که اسفندبارترین جنایت را در تاریخ بعد از پیروزی انقلاب اسلامی ایران مرتکب شدند. در مجلسی که جمعی از برادران نمایندگان مجلس شورای اسلامی نمایندگان شما مردم انقلابی و مسلمان کشور با گروهی از مسئولان اجرائی کشور نشسته و درباره سرنوشت کشور و پیشبرد انقلاب بررسی و مطالعه و تبادل نظر می‌کردند، دست جنایتکار دشمنان انقلاب شمال سرسپرده آمریکا با همکاریان قسم خورده، مدام و ستون پنجم حزب مغرور بعث، گروهکهای خود فروخته و بی‌هویت، مدعی طرفداری از خلق با انتحار یک بمب زبرومند گروهی از نمایندگان شما را به خاک و خون کشیدند عده‌ای از بهترین هم‌زمان و تلاش‌گران راه منافع مستضعفین شربت شهادت نوشیدند و به لقاء خدا رفتند و گروهی مجروح در بیمارستانها بستری هستند. مجلس شورای اسلامی که ما کمان راه خود را برای ادامه انقلاب و پیاده کردن حکومت اسلامی و حمایت از حقوق مستضعفان ادامه خواهد داد. با این جنایتها و با این کینه‌توزیها و خیانتها این ارگان عظیم را که اکثریت نزدیک به تمام اعضای آن آماده تحمل هرگونه مصیبت و آماده ایثار فدائیکاری هستند از راهی که در پیش گرفته‌اند باز نمی‌دارد مطمئناً شما مردم با تداوم حضور در صحنه و حمایت از مجلس و دولت مکتبی و نهادهای انقلابی و سایر ارگانهای این جمهوری عزیز و نوپا، ما را در راهی که در پیش داریم پشتیبانی خواهید کرد. من شهادت این برادران عزیز را به پیشگاه امام زمان و به پیشگاه امام امت و به شما مردم رزمنده و مسلمان تسلیم عرض می‌کنم و یک بار دیگر از زبان همه همسنگران خود با شهادت تجدید بیعت می‌کنم که این راه مقدس را تا سرحد امکان که فاصله‌ای از پیروزی نهائی ندارد ادامه دهیم.

در همان جلسه، تصمیم گرفتم به خدمت امام برویم و اخبار را بگوئیم و تصمیمات را عرضه کنیم و با هدایت ایشان تکمیل و یا اصلاح نمائیم و از انفاس قدسیه «روح الله» روحها و جانهای پژمرده را نشاط جدیدی بخشیم که همیشه وضعمان چنین بوده است که در مشکلات، پناه به رهبر عزیزمان برده‌ایم. تماس گرفتیم، وقتی معین شد؛ تا وقت مقرر فرصتی داشتم و لازم بود به مجلس بروم.

از نخست وزیری به مجلس رفتم. در بین راه و در آستانه مجلس و در خود مجلس به دیگران که چشمم می افتاد و روبرو می شدیم بغضش می ترکید و بی پروا صدای گریه را بلند می کرد. البته همه نه، ولی خیلیها - اکثر آنها انتظار نداشتند من را زنده ببینند و با دیدن من و یاد عزیزان از دست رفته، چنین حالت طبیعی است.

درست نبود که من هم در مواجهه با هر یک، همان حالت را نشان بدهم. سعی می کردم که بر خودم مسلط باشم و از خداوند توفیق چنین موهبتی را خواستم و خداوند هم دعایم را مستجاب کرد. خیلی ها به حق انتظار داشتند که مثل مادر بچه مرده، شیون بکشیم.

حالم را در لحظات اول ورود به سالن مجلس اکنون نمی توانم توصیف کنم؛ شاید اگر آن ساعت می نوشتم، تراژدی قابل توجهی در تاریخ می ماند. یقیناً اگر سالن و گنبد مجلس را به اضافه نمایندگان و تماشاچیان با همه سنگینی اش بر سرم می گذاشتند، فشارش به اندازه تصور آن وضع نبود.

آخر، بیست و هفت تن از بهترین نمایندگان مجلسی که من رئیس آن بودم، زیر آوار شهید شده بودند و ده نفر از نمایندگان هم در بیمارستانها بودند که نمی دانستم می مانند یا می روند. نگاههای نمایندگان بدون اینکه خودشان چیزی بگویند، با من حرف می زد و مثل اینکه همه آنها حزن آورترین موسیقی را در گوشم بخوانند، از من می خواستند که همراه آنها فریاد بکشم، نمی خواستم ناله سر دهم ولی هیچ هم که نمی شد، ممکن بود منفجر شوم؛ فقط کمک چشمها از تنگنا نجاتم داد، اشکها خودش می آمد و کمکی بود. دستمال کاملاً خیس شد، اگر ساکت نمی گریستم، نمی دانم چه می شد.



دکتر امیرحسین خاتمی



دکتر امیرحسین خاتمی



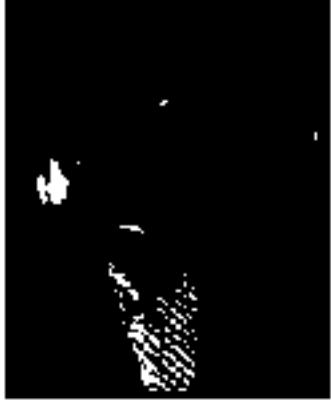
دکتر امیرحسین خاتمی



دکتر امیرحسین خاتمی



دکتر امیرحسین خاتمی



دکتر امیرحسین خاتمی



دکتر امیرحسین خاتمی



دکتر امیرحسین خاتمی



دکتر امیرحسین خاتمی



دکتر امیرحسین خاتمی



دکتر امیرحسین خاتمی



دکتر امیرحسین خاتمی



دکتر امیرحسین خاتمی



دکتر امیرحسین خاتمی



دکتر امیرحسین خاتمی



دکتر امیرحسین خاتمی



دکتر امیرحسین خاتمی



دکتر امیرحسین خاتمی



دکتر امیرحسین خاتمی



دکتر امیرحسین خاتمی



دکتر امیرحسین خاتمی



دکتر امیرحسین خاتمی



دکتر امیرحسین خاتمی



دکتر امیرحسین خاتمی



دکتر امیرحسین خاتمی



دکتر امیرحسین خاتمی



دکتر امیرحسین خاتمی

« شهدای مجلس در فاجعه هفتم تیر »

دکتر امیرحسین خاتمی

با زحمت کمی با هم حرف زدیم، دوستان را دلداری دادم و خودم را هم به لطف خدا و کمک آنان؛ در مشورتهای اولیه فکر کردیم دو روز تعطیل رسمی و یک هفته عزای عمومی اعلان کنیم؛ البته مشروط به تصویب امام.

در آن شرایط نمی‌شد بیش از دو روز کشور را تعطیل کرد و کمتر از یک هفته هم برای عزاداری مردم که مثل ما احتیاج به گریه کردن و اشک ریختن داشتند، بی‌انصافی بود. نمایندگان را به حال خود گذاشتم و برای زیارت امام به نخست وزیری برگشتم که با دوستان به جماران برویم. در حرکت جدید آقای اکبرپورورش به جمع ما پیوست. تا آن لحظه به حیاتشان مطمئن نبودم. و آقای بهزاد نبوی در نخست وزیری ماند که کار تحویل و تحول شهدا و کمک به مجروحان را اداره کند.

به طرف جماران حرکت کردیم. طفلک‌ها پاسدارهایمان که شب را نخوابیده بودند و نگران حوادث جدید از طرف ضدانقلاب بودند و با نگرانی و اضطراب ما را همراهی می‌کردند و دائماً ما را به احتیاط و تحفظ می‌خواندند و از اینکه می‌دیدند ما هنوز از ضربه و فاجعه درسی نگرفته‌ایم و بی‌پروا در خیابانها حرکت می‌کنیم و ساده‌لوحانه خودمان را در معرض خطر جدی دشمنان مسلح که مثل مور و ملخ همه جا منتشر بودند، قرار می‌دهیم، کلافه بودند. تعدادشان خیلی کم بود و ماشینهایمان غیر مسلح و بی‌حفاظ. حق هم با آنها بود. کم‌کم فهمیدیم و ایمان آوردیم، ولی دیر و پس از تحمل خسارتها.

ساعت ۸/۵ صبح ۸ تیرماه در اتاق کوچک بیرونی امام به محضرشان مشرف شدیم. حال و هوا و منظره این جلسه را هم الساعة نمی‌توانم توصیف کنم. پیرمردی هشتاد و چند ساله را در نظر بیاورید که از عارضه قلبی رنج می‌برد و تحت محافظت شدید اطباء است. و گفته‌اند که کوچکترین ناراحتی و شوک روحی ممکن است، قلبش را از کار باز دارد. قلبی که اگر از کار بیفتد به دنبالش هزاران قلب دیگر از کار خواهد افتاد. میلیونها مستضعف از غصه دق خواهند کرد و میلیونها مستکبر هم از شادی خواهند رقصید. آینده انقلابی عظیم تهدید می‌شود و ثمره خون هزاران شهید به خطر می‌افتد.



با این ملاحظات، ما برای انتقال خبر شهادت کسانی که بی شک در قلب و دل رؤف امام، جایشان کمتر از فرزندان صلیبی اش نیست، مشکل داشتیم.

این یک سوی سکه است و سوی دیگر آن این است که همه امید ما هم همین جا است. اگر مشکلات را اینجا حل نکنیم، جای دیگری نداریم. نگوئید خدا و خدا همین امام را وسیله قرار داده است و غیر از همین رهبر، کس دیگری را نداریم که درد دلمان را به او بگوئیم و غیر از همین اتاقک جای دیگری نبود که به آن پناه ببریم. خود ایشان هم از پیش خیلی چیزها را مطلع شده بودند و می دانستند که ما از ایشان بیشتر احتیاج به دلداری و تسلیت و تقویت و هدایت داریم و به همین دلیل خیلی زود ما را پذیرفتند.

نگاههای مهربانانه و توجهات عطوفانه از چشمان نافذ و پرفروغشان که در سیمای نورانی و چهره زرد و تکیده شان به ما می افکندند، روحبخش و امید آفرین بود، تا چه رسد به کلمات محکم و پرمعنا و لحن گیرایشان که از میان لبهای خشک شده ولی زیبایشان می گرفتیم. ما تسلیت گفتیم و ایشان ما را دلداری دادند و با ذکر حادثه و لطیفه ای از تاریخ قدیم حوزه نجف اشرف در یک بلیه عمومی و اشاره به سرنوشت انبیاء و اولیاء و الطاف و هدایت های الهی، به ما آرامش و اعتماد به نفس بیشتری دادند.

از طرفی دکترها موافق نبودند که ایشان را در جلسات خسته کنیم؛ مخصوصاً در آن شرایط و از طرف دیگر تصمیمات مهمی با نظر ایشان بایستی گرفته شود. کارهای فوری و فوری داشتیم. و بالاخره به سرعت تصمیمات لازم اخذ شد.

شورای عالی قضائی را با تعیین ریاست دیوان عالی کشور - و تعیین دادستان کل کشور به سمت ریاست دیوان عالی کشور - ترمیم کردند و به این ترتیب شورای ریاست جمهوری هم ترمیم گردید و مشکل عمده ای حل شد؛ زیرا برای انجام انتخابات ریاست جمهوری فقط چهل و دو سه روز وقت داشتیم - پنجاه روز بعد از عزل بنی صدر فرصت بود که چند روز آن سپری شده بود..

البته با استفسار از شورای نگهبان، نظر بر این بود که شورای ریاست جمهوری با دو نفر هم

اعتبار و رسمیت دارد ولی با شورای کامل، هم کارها صحیح‌تر انجام می‌شد و هم میدان اظهار وجود از نق زنها، گرفته می‌شد.

به امر امام قرار شد کابینه به سرعت ترمیم شود و انتخابات میان دوره‌ای مجلس برای پر شدن جاهای خالی، هر چه زودتر انجام گیرد و ما هم بلافاصله دست به کار شدیم.

برای فعال شدن شورای عالی دفاع هم تصمیم گرفته شد، سرهنگ نامجو به جای دکتر چمران نماینده امام در شورای عالی دفاع - که هفته قبل در جبهه به شهادت رسیده بود - تعیین شود و چند ساعت بعد هم شورای مرکزی حزب جمهوری اسلامی با انتخاب دکتر باهنر، دبیر کل حزب را معین کرد. و بدین ترتیب با گزینشهای سریع و به موقع، همه نهادهای تصمیم گیرنده و سرنوشت ساز ترمیم شد و راه برای ادامه کار تمام ارگانهای کشور به طور قانونی و رسمی هموار گردید.

و این هم یکی از ویژگیهای امام است که در تمامی مواردی که در دو سه سال گذشته با حذف چهره‌ها و شخصیتها و مسئولان مؤثر انقلاب مواجه شده‌ایم، ایشان ضربتی و بدون فوت وقت شکستگی‌ها را ترمیم کرده‌اند و انصاف این است که در این مورد همکاری و تیزهوشی حاج سید احمد آقا فرزند امام، نقش مهمی ایفا کرده است.

و همین سرعت عمل برای دشمنان خارجی و ضدانقلاب داخلی گیج کننده و یأس آور است، زیرا آنها تاکنون هر وقت به خیال خودشان با گرفتن افراد و شخصیتهای مهم و مؤثر، خواسته‌اند. خلاء ایجاد کنند و اخلال در امور کنند، برخلاف انتظار دیده‌اند نیروی جایگزین آمد، گاهی بهتر و گاهی مساوی و احياناً ضعیفتر. (ما نسخ من آیه او تنسھانات بخیر منها او مثلها) سوره بقره آیه ۱۰۶.

نمونه‌های دیگرش را در مورد ائمه جمعه بزرگ شهدای محراب، دادستان کل انقلاب (شهید قدوسی) و ... دیده‌اید. این درست برخلاف خیال آنها است که با حربه ترور، فکر می‌کردند جامعه ما از نیروهای مدیر و مدبر خالی می‌شود و به افلاس<sup>۱</sup> و شکست می‌انجامد.

بنی صدر بعد از فرارش گفته بود اگر پنج نفر دیگر از بین بروند، حکومت ساقط می‌شود و خط امام از میدان به در می‌رود و صحنه برای آلترناتیوهای جانی خالی می‌گردد!!!  
و لابد ابرقدرتها هم با همین تحلیلهای پوچ، خودشان را با تروریسم و گانگستریسم در ایران آلوده کردند. و بعد مهار این بحرانها معلوم شد که با حضور ملت و سلامت امام امت، اینها سرایی بیش نیست.

بشکست اگر دل من به فدای چشم مستات

سرخم می سلامت، شکند اگر سبونی  
به نخست وزیری برگشتیم. در جلسه ستاد امنیت کشور شرکت کردیم. با وضعی که پیش آمده بود، لازم بود سریعاً برای امنیت فکری بشود. درباره کیفیت برخورد با آشوبگران و ضدانقلاب - که تصور می‌رفت حرکت‌هایی داشته باشند - تصمیماتی اتخاذ گردید. شورای عالی قضائی هم آمدند و در تصمیم‌گیریها شرکت نمودند.

درباره عامل انفجار و کیفیت انفجار و جای انفجار و قدرت انفجار هم بحث‌هایی شد. تا آن ساعت اطلاعاتمان از محدوده حدسها و محاسبات فراتر نمی‌رفت و بحث هم طبعاً در همین حدود بود. ما هنوز خود را برای برخورد با حرکات ضدانقلابی در این سطح و با این کیفیت آماده نکرده بودیم.

می‌گفتند لحظه‌ای قبل از انفجار، در حیاط چراغها یک بار خاموش و روشن شده و این را دلیل بر علامت دادن به بیرون می‌گرفتند که کار انفجار از بیرون هدایت می‌شده و از اینجا نتیجه می‌گرفتند که قاعدتاً از مدرسه مجاور بوده و در دیوار سالن یا جای دیگر از بیرون بمب کار گذاشته شده و یا اینکه از راه دور با امواج بمب را هر جا بوده منفجر کرده‌اند.

از گفته‌ها و شنیده‌ها و شایعات که تا آن لحظه جمع شده بود، به دست می‌آید که ضدانقلاب دیروز برای کشاندن افراد به آن جلسه خیلی تلاش کرده؛ مثلاً شهید محمد منتظری را تلفنی دعوت کرده و تأکید بر ضرورت حضور نموده بودند یا اول شب در حیاط دفتر حزب کسانی بوده‌اند که افراد را تشویق به شرکت در جلسه می‌کردند و یا مانع خروج آنها می‌شدند و حتی



نقطه انفجار را نمی دانستیم. از مشاهدات حضاری که نجات یافته بودند، برای پیدا کردن سرنخ استمداد می کردیم. کارشناسان هم هنوز نظرات روشنی اظهار نکرده بودند. در مورد دنباله اقدامات دشمنان هم هرگونه احتمالی قابل قبول بود.

البته آن روز درباره قدرت و برنامه ریزی و حساب منظم دشمنان، اظهاراتی می شد و حدسها و قرائن هم به طور اغراق آمیز تأییدشان می کرد، ولی پیش آمدهای بعدی چیزهای دیگری را ثابت کرد.

بعداً معلوم شد که دشمنان ضدانقلاب با همه امکاناتشان آن روز دچار سردرگمی و بی برنامه گی بوده اند و یا خداوند گیج و گنگشان کرده که نتوانسته اند از فاجعه بهره گیری کنند. می شود پذیرفت، ضربه عزل بنی صدر و ضربه کاری که حزب الله در سی ام خرداد بر پیکر منافقان وارد کردند، مقاومتشان را به هم زده و به جای حرکت با برنامه، دچار حرکات عکس العملی و انفعالی شده باشند.

می دانیم که در همان تاریخ، آنها در نخست وزیری و بیت امام و دادستانی انقلاب و کاخ دادگستری و مجلس و خیلی جاهای دیگر عوامل نفوذی داشتند - که بعدها بعضی ها جنایت کردند و بعضی قبل از جنایت فرار کردند - و می دانیم که نیروهای آماده جنایت حتی با انتحار هم در اختیارشان بود و معلوم است که همه ما هم آن روزها درست حفاظت نمی شدیم و خودشان هم اعتراف کرده اند که استراتژی آنها از میدان در کردن افراد مؤثر و بسیج کننده نظام بوده است و می دانیم که قساوت و کینه لازم را هم داشتند.

با توجه به نقاط فوق الذکر، اگر برنامه و طرح روشن داشتند، می توانستند با توالی جنایات، نگذارند کارها سامان بگیرد و مشولان تعادلشان را حفظ کنند و بر کارها مسلط شوند.

مگر نه این است که باقیمانده نیروهای تصمیم گیرنده، همان روز در نخست وزیری اجتماع داشتند. بیخ گوش مسعود کشمیری جنایتکار که اگر آماده بود و برنامه داشتند، با انفجاری دیگر کار فاجعه دفتر حزب را تکمیل می کردند و بدتر از آن در بیت امام و مجلس امکان جنایتشان وجود داشت.

اگر نکردند نه از آن جهت است که نخواستند یا ملاحظه داشتند، بلکه مطمئناً برای این است که محاسبات و برنامه‌درستی نداشتند و در اثر گناهانشان خداوند از هر جهت گمراهیشان را خواسته بود. و من یضلل الله فماله من هاد. سوره غافر آیه ۳۳

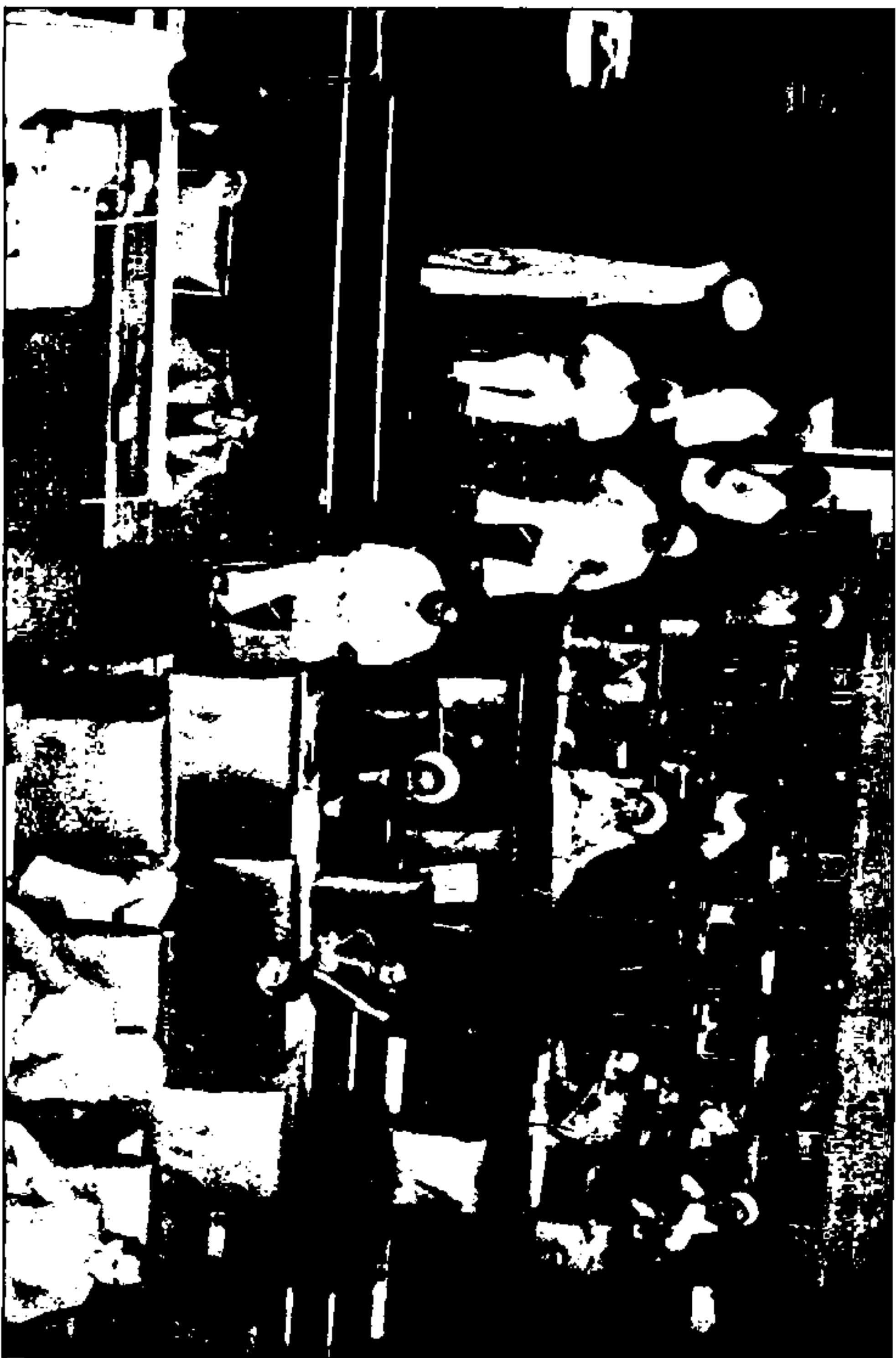
و در تحلیل و جمع بندی نهائی خواهیم دید که اگر ما خسارت دیدیم، ضدانقلاب از همین رهگذر چگونه به نابودی و سقوط نهائی افتاد.

این از نظر عملیات و از نظر تبلیغات؛ وضعشان از این هم بدتر شد. حرکت وسیع مردم و امواج خروشان نفرت توده‌های میلیونی حزب‌الله، اما نشان را گرفت و اجازه نداد کمترین حرکتی از خود نشان دهند و حتی نتوانستند از خودشان دفاع کنند و تاکنون هم جرأت اظهار و ادعای صریحی در این مورد به خود راه نداده‌اند. خسرالدنیا و الاخره ذلک هو الخسران المبین. سوره حج آیه ۱۱

کمی استراحت کردم و به مجلس رفتم. در اجتماع حزن انگیز نمایندگان در مورد مراسم عزاداری و تشییع جنازه‌های پاک شهدا و محل دفن هر یک و مرکز اجتماع مردم و ساعات و تاریخ برنامه‌ها و خانواده‌های شهدا و مراقبت از مجروحان و نمایندگان باقیمانده و برخورد با همراهان و دوستان مجلسی بنی‌صدر، بحث و تصمیم‌گیری به عمل آمد.

بقایای شورای مرکزی حزب جمهوری اسلامی هم خودشان را به مجلس رساندند. جلسه شورا را تشکیل دادیم اندوه و غم جلسه را قبضه کرده بود. به زحمت خودمان را کنترل می‌کردیم. بحثهای جلسات قبل در نخست وزیری و محضر امام مطرح شد و جمع بندی کردیم و دکتر باهنر به عنوان دبیرکل حزب انتخاب شدند و کسی چه می‌دانست که عمر دبیرکل عزیز این اندازه کوتاه خواهد بود.

قرار شد فردا سه‌شنبه اجساد شهدا را به مجلس بیاورند و از مقابل مجلس تشییع آغاز شود. خود می‌دانید آن روز چقدر کار به سرم ریخته بود. حُسن قضیه این بود که روحیه‌های قوی و قیافه‌های آرام دکتر باهنر و شهید رجائی از مایه‌های قوت قلب و اطمینان خاطر را همیشه با خود داشتیم و کمتر از آنها جدا می‌شدیم.



مجلس شورای اسلامی ، این لشکر و محور نظام ، در رمز سقوط از عدل قانونی قرار گرفته...

آن شب من و شهید باهنر در مجلس ماندیم؛ هم به دلایل امنیتی و هم به دلایل مسئولیت‌های سنگین، درست نبود به منزل برویم. تلفنی از بیمارستان قلب، حال آقای خامنه‌ای را پرسیدیم. گفتند رو به خوبی است. خیلی خوشحال شدیم. حالا دیگر ارزش وجود و حضور برادران هم‌رزم و هم‌فکر و همدل را بیشتر حس می‌کردیم. نگران حال ایشان و احتمال سوء قصد مجدد در بیمارستان هم بودیم. معلوم است که درجه حفاظت در بیمارستان هر چه باشد به اندازه محیط‌های حفاظت شده‌ای مثل مجلس نیست.

آن شب با دکتر باهنر خیلی حرف برای زدن داشتیم و خیلی موضوع برای بررسی و پیش‌بینی، و خیلی مراجعه از اطراف و اکناف و اشخاص و ارگانها.

اگر به خاطرم خطور کرده بود که ممکن است به زودی دکتر باهنر و رجائی هم به ملاقات خدا می‌روند و ما از نعمت وجود و همکاری‌هایشان محروم می‌گردیم، آن شب و روزها و شبهای بعد خیلی بیشتر از ایشان استفاده می‌کردیم و از افکار بلندشان بهره می‌گرفتیم، ولی نمی‌دانم چرا به فکر نیفتادم با اینکه خطر همه ما را تهدید می‌کرد و هیچ کسی اطمینان به حیات، حتی یک روز بعد را هم نداشت؛ شاید به این جهت که کارها و مسئولیتها آن قدر متراکم و سنگین و پشت سرهم بودند که جای این فکرها نبود.

لازم بود خیلی زود وضع حزب و مجلس و دولت و خیلی چیزهای دیگر را استحکام بخشیم. الان یادم نیست که شب را چگونه به صبح رسانده‌ام. روحیه‌ام چنین است که در چنین مواقعی احساس ضعف و نگرانی، روال عادی زندگی را به هم نمی‌زند و اضطراب نمی‌تواند عنان را از دستم بگیرد و به همین جهت به اندازه لازم خوابیدم و لابد دکتر باهنر هم فقط یادم است که نیمه‌های شب بیدار شدم، به فکر مجروحانمان در بیمارستانها افتادم. با تلفن از کشیکهای بیمارستانها احوالشان را گرفتم و تأکید بر حفاظت و مراقبت کردم.

سه شنبه

بعد از نماز صبح، تمشیت<sup>۱</sup> امور را دادیم. توانستم لحظاتی خلوت کنم. دعا کردم. از خدا خواستم که به ما قدرت تحمل مشکلات و انجام مسئولیتهای مهم تاریخی و اداره امور را عطا کند و سایه امام را - که در آن مقطع فوق العاده و بیش از همیشه مهم و سرنوشت ساز بود - برسرمان نگه دارد.

خداوند منان به قلبم انداخت، آیات قرآن را که پس از جنگ اُحد و ضربه شهادت ۷۱ تن یاران پیغمبر (ﷺ) نازل شده، تلاوت کنم.

همین را از امدادهای غیبی می دانم. هیچ چیز به اندازه آن آیات نمی توانست در آن ساعت برای من و ما و مردم سازنده و راهنما باشد.

قرآن را برداشتم و سوره آل عمران را آوردم و از آیه ۱۱۸: یا ایها الذین آمنوا لاتتخذوا ابطانه من دونکم تا آیه ۱۷۹: ما کان الله لیزر المؤمنین علی ما اتم علیهم حتی یمیز الخبیث من الطیب - را فرائت کردم.

درست مثل این بود که خدا دارد با ما درباره فاجعه انفجار دفتر مرکزی حزب حرف می زند، علل فاجعه را می گوید، نواقصمان را تذکر می دهد. اشتباهات را، وضع دشمن و دوست و مردم و رهبری را، آثار فاجعه را، امکان بهره برداری را و امکان نتیجه معکوس برای دشمن را، اختلاط صفوف کفر و ایمان و نفاق را که به خاطر مشخص نشدنشان چنین فاجعه آفریده اند.

نمی دانم چرا آن روز بهتر از همیشه می فهمیدم و آیات و کلمات قرآن و آهنگ و اوزان جملات و کوتاهی و بزرگی آیات و جملات به من درس می داد و مرا می ساخت.

دلم می خواست همه مردم در آن روز همین آیات را بخوانند و همان چیزهایی که من می فهمیدم، بفهمند. اگر خودتان چنان حالی را در زندگی نداشته باشید، نمی توانید بفهمید که چه می گویم و به طریق اولی نمی توانید حال و احساسم را درک کنید.

۱ - تمشیت: به راه انداختن، روان ساختن

یادم آمد که امروز بناست برای مردمی که در مقابل مجلس جهت شرکت در تشییع جنازه جمع می‌شوند سخنرانی کنم. خوشحال شدم. زیرا فرصتی استثنائی برای انتقال ادراکات و احساساتم که از تابش انوار آن ۶۱ آیه شریفه بدست آمده بود به چشم می‌خورد. اما همین جا باید اعتراف کنم موقع صحبت، یک هزارم آنچه فکر می‌کردم می‌توان گفتم، نشد بگویم و برایم ثابت شد خیلی چیزها فهمیدنی هست ولی گفتمی نیست و فهمیدم قدرت فهم انسان خیلی بیشتر از قدرت توصیف اوست. لاف‌ها ما انسانهای معمولی یا کمتر از معمولی چنینیم.

وقتی که برنامه و وقت تشییع جنازه‌ها را اعلام می‌کردیم فکر نمی‌کردیم، که مردم تا آن حد استقبال کنند. در حوادث گذشته موارد زیادی پیش آمده بود که وفاداری امت را به خط امام و اسلام فقاهتی که همان اسلام راستین است ثابت کرده بود و منجمله همان روزهای طرح عدم کفایت سیاسی بنی‌صدر در مجلس و روز سی خرداد ولی اولاً درجات آنها به این اندازه که این بار بالا رفت نبود و ثانیاً اوضاع تفاوت داشت.

آخر، بعد از انفجار دفتر مرکزی و شهادت آن همه از شخصیتها و نیروهای سطح بالا، بهترین وسیله به دست بوقهای تبلیغاتی مثلث شوم، استعمار - صهیونیسم - ارتجاع و سه رکن استکبار جهانی افتاده بود که وضع را آن طور که میل دارند ترسیم و با بزرگ نشان دادن قدرت دشمنان و ضعیف و حقیر جلوه دادن قدرت انقلاب و اسلام تو دل مردم را خالی کنند و لاف‌ها مردم را مردود و دو دل نگه‌دارند.

تو نگو که این نوطه‌ها و تلاشیها اثر معکوس داشته و برعکس مردم را جدی‌تر و مصمم‌تر کرده بود؛ البته این اثر معکوس انتظار دشمنان بی‌خود و بی‌دلیل نیست، دلیلش هم قابل فهم و هم قابل توضیح است.

تحلیل این است که: مردم مسلمان به اسلام و انقلاب اسلامی بیشتر از هر چیز علاقه‌مندند و خط امام را تبلور اسلام و انقلاب می‌دانند. اگر خط امام را در خطر جدی ببینند برای دفاع از انقلاب لحظه‌ای به خود تردید راه نمی‌دهند و از بذل هیچ چیز دریغ نمی‌کنند.

درجه حضورشان در صحنه، بستگی به درجه احساس خطر برای انقلاب دارد. خودشان با فطرت پاکشان این درجات را تشخیص می‌دهند و به طور کلی اگر جامعه سالم باشد «وجدان جمعی» خیلی خوب می‌فهمد و کمتر دچار اشتباه می‌شود.

امت حزب‌الله تا کنون هیچ وقت این گونه خطر را احساس نکرده بود. حق هم داشت. اگر دشمنان را خدا گنج و گم نکرده بود، با توجه به جنگ و با توجه به محاصره اقتصادی و با توجه به عوامل نفوذی که داشتند و با توجه به کمک‌هایی که از خارج (شرق و غرب) دریافت می‌کردند، ممکن بود بتوانند ضربه‌های کاری تری پشت سرهم وارد کنند. البته بدون محاسبه امدادهای غیبی و نصرتهای الهی که از این محاسبه‌های معمولی فراتر است.

هنوز صبح زود بود و من در خودم فرو رفته بودم و انتظار نداشتم به این زودی خبر بدهند که ازدحام مردم از حد گذشته و کنترل را از دست برده است.

صدای شیون مردم آن چنان فضا را پر کرده بود که همه چیز تحت‌الشعاع گرفته بود. لحظه‌ای صدا و فریادها قطع نمی‌شد و از دور نمی‌شد فهمید که مردم چه می‌گویند، تنها کلماتی که مفهوم می‌شد لفظ «بهشتی» بود و الفاظ مأنوس دیگر.

محمد رضا فرزند شهید بهشتی هم به مجلس آمده بود که درباره محل دفن پدرش مشورت کند و سه نظر مطرح بود. عده‌ای می‌خواستند این منبع نور در اصفهان باشد و جمعی قم را سزاوارتر می‌دانستند و اکثریتی هم همین تهران و بهشت‌زهرا و قطعه شهدا را - ما آن روز هنوز این همه قطعه مخصوص شهدا نداشتیم - ما هم ترجیح دادیم که در تهران بماند. بالاخره تهران مرکز است و سرنوشت ساز. تازه اگر می‌خواستیم از تهران ببریم مگر آن مردم می‌گذاشتند؟ مگر نبود که تا شب، نشد جنازه را از دست مردم بگیرند و مجبور شدند برای دفن، شب جنازه را به جای دیگری ببرند و روز بعد دور از چشم مردم که اجازه نمی‌دادند خاک روی آن بدن سوخته و قطعه قطعه شده بریزند، به خاک بپارند؟

آمدند و گفتند: تراکم جمعیت و بی‌تابی مردم، اجازه صبر نمی‌دهد، هر چه زودتر باید با مردم صحبت کرد و جنازه‌ها راه بیفتند. عده زیادی از مردم در اثر فشار اندوه و تراکم جمعیت



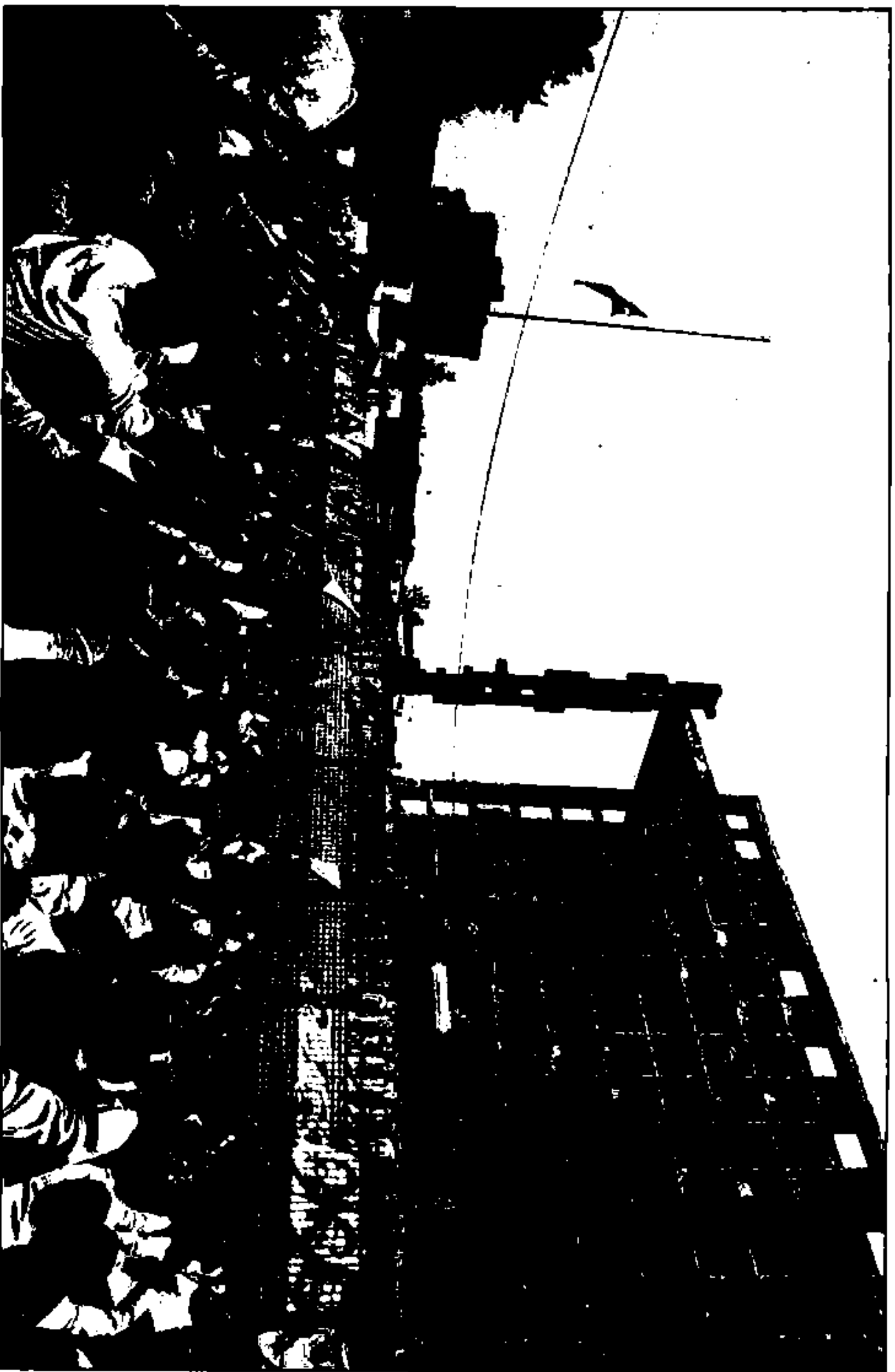
دکتر بهشتی در میان خانواده



مقبره شهدای هفتم تیر



اجتماع مردم در مقابل مجلس شورای اسلامی



هاشمی جاسمی بهشتی ات کو ...

و گرما، از هوش رفته‌اند و راه انتقال آنها را از میان مردم نمی‌شود شکافت؛ زودتر بیا. رفتیم طبقه اول، روی بالکن ساختمان مجلس، مشرف بر خیابان و فضای باز مقابل درب جنوبی. به محض اینکه با مردم روبرو شدم، آن چنان ضجه مردم بلند شد که من در تمام عمرم چنان صحنه پرشور و اندوهبار و هیجان‌انگیزی ندیده‌ام و شاید در آینده هم نبینم. دستهای مردم آن چنان در فضا حرکت می‌کرد که گوئی طوفانی سهمگین مزرعه گندم رسیده‌ای را به موج انداخته و مثل اینکه می‌خواستند خودشان به دنبال فریادهای رعدگونه‌شان به بالا بیایند، فاصله وصف نامنظم دستها نمی‌گذاشت صورتها را درست بینم ولی هر صورتی را که دیدم از اشک خیس بود و بیشترین جمله‌ای که به گوشم می‌خورد این بود که: هاشمی بهشتی ات کو؟ هاشمی هاشمی بهشتی ات کو؟

ابتدا و در آن حالت جز آنکه به همراه مردم بگریم چه کاری می‌توانستم بکنم. ولی توجه داشتم که من برای گریه به آنجا نرفته بودم. خوب شد که مثل آنها شیون به راه نینداختم؛ فقط اشک ریختم و به احترامشان دست بلند کردم.

یک دفعه دیدم نمایندگان مجلس که در بالکن با من بودند، بدتر از مردم ناراحتی می‌کردند و جیغ می‌کشیدند.

از آنها تقاضا کردم که مثل من آهسته بگریند و دوباره به جمعیت توجه کردم، این بار دیدم عده زیادی بدن روی دستهای مردم بلند است و دست به دست به طرف دانشکده افسری می‌فرستند. اول خیال کردم که جنازه‌ها است؛ ولی زود یادم آمد که جنازه‌های شهیدانمان این گونه سالم نیستند، آنها سوخته‌اند و خیلی‌هایشان قطعه قطعه یا له شده‌اند و علاوه آنها در تابوتها هستند و حدس زدم که اینها مردمی هستند که از شدت و فشار اندوه و احساسات بیهوش می‌شوند و اطرافها حدسم را تایید کردند و گفتند: وضع در سراسر خیابان امام خمینی و خیابانهای اطراف مجلس همین است و به حق نگران بودند که تلفات تراکم و فشردگی و اوج احساسات، به مراتب بیش از عدد شهدای انفجار دفتر حزب بشود.

خودم می‌دانستم که وظیفه سنگینی به عهده دارم و مطمئن بودم حرفهای من در آن صحنه و

آن لحظه سرنوشت ساز است. بی شک همه مراکز خبری دنیا و همه ناظران امور بین‌المللی و مخصوصاً ناظران داخلی خودمان روی حرفهای آن روز من حساب باز می‌کردند و گذشته از همه آنها، توده مردم و امت حزب‌الله در آن وضع، احتیاج به توضیح و تحلیل و تصمیم و ارشاد و خط حرکت داشتند.

به لطف خدا من به اندازه کافی از آیات قرآنی مربوط به اُخْد خط و ربط گرفته بودم و هنوز نشئه تعلیمات قرآن کریم را با خود داشتم؛ ولی حیف که نتوانستم بیشتر دریافتهایم را منتقل کنم. نمی‌دانم. شاید مردم به خاطر استعداد و آمادگی خودشان بیشتر از خود من از همان اشاره‌ها و گنگ بازی‌هایم مطلب گرفته باشند. قرائن و آثار نشان می‌دهد که وجدان جمعی مردم مسلمان، جلوتر از ما و بهتر از ما می‌فهمد و خوب‌تر از ما عمل می‌کند.

بعضی از نکات متخذ از قرآن درباره حادّه اُخْد را با وضع خودمان تطبیق دادم و طبق معمول امید خودم را به آینده خوب انقلاب و به سرنوشت شوم دشمنان خدا و انقلاب و مردم تأکید کردم و پیش بینی وضع امروز انقلاب را و ضد انقلاب را تحلیل نمودم.<sup>۱</sup>

بعداً دوستان و ناظران گفتند، حرفها بجا و به موقع و لازم بوده ولی من خودم معترفم که حرفهای من نبود، بلکه قطره‌ای از اقیانوس قرآن بود و بلکه ضعف من باعث شد که خیلی از حرفهای بهتر که می‌شد آن روز گفت، ناگفته ماند.

۱. کتاب هاشمی رفسنجانی - سخنرانیهای ۱۳۶۰ - دفتر نشر معارف انقلاب - ۱۳۷۷.

---

# نمایه

آب، ۳۶، ۱۱۱، ۱۹۹، ۲۰۱، ۲۰۸، ۲۱۴، ۲۳۹	آب، ۳۶، ۱۱۱، ۱۹۹، ۲۰۱، ۲۰۸، ۲۱۴، ۲۳۹
آب، ۲۸۹، ۲۸۳، ۳۰۰، ۳۲۱، ۳۶۵، ۳۸۱	آب، ۲۸۹، ۲۸۳، ۳۰۰، ۳۲۱، ۳۶۵، ۳۸۱
آبادان، ۴۱، ۶۰، ۱۷۱، ۲۰۸، ۲۱۷، ۲۴۹، ۳۰۲	آبادان، ۴۱، ۶۰، ۱۷۱، ۲۰۸، ۲۱۷، ۲۴۹، ۳۰۲
آبادان، ۳۴۸، ۳۳۲، ۳۰۵، ۳۶۷، ۳۸۷، ۳۶۹، ۳۷۵، ۳۸۲	آبادان، ۳۴۸، ۳۳۲، ۳۰۵، ۳۶۷، ۳۸۷، ۳۶۹، ۳۷۵، ۳۸۲
امام جمعه، ۳۳، ۱۳۵، ۳۷۲، ۳۹۱	امام جمعه، ۳۳، ۱۳۵، ۳۷۲، ۳۹۱
پالایشگاه، ۴۳۰	پالایشگاه، ۴۳۰
تانک فارم، ۳۳	تانک فارم، ۳۳
جبهه، ۴۸، ۹۴، ۲۰۷	جبهه، ۴۸، ۹۴، ۲۰۷
سپاه، ۳۳، ۱۱۷	سپاه، ۳۳، ۱۱۷
مهاجر، ۷۱	مهاجر، ۷۱
نخلستان، ۳۳	نخلستان، ۳۳
نماینده، ۴۸، ۹۳، ۱۱۳، ۳۰۵، ۳۱۳	نماینده، ۴۸، ۹۳، ۱۱۳، ۳۰۵، ۳۱۳
هتل، ۳۵	هتل، ۳۵
آباده نماینده، ۳۵۴	آباده نماینده، ۳۵۴
آب مروارید چشم، ۴۸۹	آب مروارید چشم، ۴۸۹
آبیاری، ۲۸۵	آبیاری، ۲۸۵
آتش، ۱۶۶، ۲۴۶، ۲۵۹، ۳۰۴، ۳۳۲	آتش، ۱۶۶، ۲۴۶، ۲۵۹، ۳۰۴، ۳۳۲
آتش بار، ۳۵، ۲۴۶	آتش بار، ۳۵، ۲۴۶
آتش بس، ۱۸۷، ۳۳۱، ۵۰۱، ۵۰۳	آتش بس، ۱۸۷، ۳۳۱، ۵۰۱، ۵۰۳
آتش سوزی، ۳۷	آتش سوزی، ۳۷
آتش نشانی، ۲۵۹	آتش نشانی، ۲۵۹
آجین اوار تشبید، ۲۸۳	آجین اوار تشبید، ۲۸۳
آخوندی، ۴۳۱	آخوندی، ۴۳۱
۷ آذر، ۳۸۶	۷ آذر، ۳۸۶
آذربایجان، ۷۵، ۳۶۱	آذربایجان، ۷۵، ۳۶۱
آذربایجان غربی، ۱۶۰	آذربایجان غربی، ۱۶۰
استاندار، ۳۳۱، ۳۹۸	استاندار، ۳۳۱، ۳۹۸
آذری، ۲۹۲	آذری، ۲۹۲
آراه، ۲۱۴، ۲۲۸، ۲۴۳، ۲۹۲، ۳۱۱، ۳۳۴	آراه، ۲۱۴، ۲۲۸، ۲۴۳، ۲۹۲، ۳۱۱، ۳۳۴
آرپی - جی، ۳۳۷، ۳۳۳	آرپی - جی، ۳۳۷، ۳۳۳
آرمان ملت روزنامه، ۱۳۰	آرمان ملت روزنامه، ۱۳۰
آزاد، ۸۰، ۱۰۵، ۱۰۸، ۱۶۴، ۱۹۲، ۲۰۸، ۲۱۵، ۲۵۰	آزاد، ۸۰، ۱۰۵، ۱۰۸، ۱۶۴، ۱۹۲، ۲۰۸، ۲۱۵، ۲۵۰
آزادگان، ۳۱۲، ۳۳۸، ۳۵۶، ۳۹۶، ۳۷۰، ۳۹۱، ۳۹۲	آزادگان، ۳۱۲، ۳۳۸، ۳۵۶، ۳۹۶، ۳۷۰، ۳۹۱، ۳۹۲
آزادگان روزنامه، ۵۸، ۱۴۷، ۱۵۳	آزادگان روزنامه، ۵۸، ۱۴۷، ۱۵۳
آزادی، ۱۰۱، ۱۱۷، ۱۷۸، ۲۰۹، ۳۹۸، ۴۰۴، ۴۳۵	آزادی، ۱۰۱، ۱۱۷، ۱۷۸، ۲۰۹، ۳۹۸، ۴۰۴، ۴۳۵
آزرین سروان، ۱۶۳	آزرین سروان، ۱۶۳
آزمایش، ۱۰۳، ۱۲۷، ۱۹۶، ۲۰۵	آزمایش، ۱۰۳، ۱۲۷، ۱۹۶، ۲۰۵
آستارا، ۱۹۷	آستارا، ۱۹۷
آستان قدس، ۱۶۹	آستان قدس، ۱۶۹
آستانه اشرفیه، ۳۰۳	آستانه اشرفیه، ۳۰۳
آسمان شرکت، ۴۳۹	آسمان شرکت، ۴۳۹
آسیب، ۲۵، ۳۸، ۱۵۱، ۱۹۱، ۲۰۵، ۲۳۵، ۲۵۴، ۲۷۱، ۳۰۵	آسیب، ۲۵، ۳۸، ۱۵۱، ۱۹۱، ۲۰۵، ۲۳۵، ۲۵۴، ۲۷۱، ۳۰۵
۳۳۳، ۳۹۳، ۳۹۱	۳۳۳، ۳۹۳، ۳۹۱
آشوب، ۸۷، ۱۰۲، ۱۳۶، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۶، ۱۸۱، ۲۲۱	آشوب، ۸۷، ۱۰۲، ۱۳۶، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۶، ۱۸۱، ۲۲۱
۲۳۵، ۳۱۰، ۳۷۲	۲۳۵، ۳۱۰، ۳۷۲
آقازاده، ۸۴	آقازاده، ۸۴
آل عمران سوره، ۱۸۳	آل عمران سوره، ۱۸۳
آلمان، ۴۸، ۱۹۱، ۲۵۷، ۳۶۹	آلمان، ۴۸، ۱۹۱، ۲۵۷، ۳۶۹
خبرگزاری، ۱۸۷	خبرگزاری، ۱۸۷
سفیر، ۳۷۲	سفیر، ۳۷۲
آلمان شرقی سفیر، ۲۱۵	آلمان شرقی سفیر، ۲۱۵
آلمان غربی، ۳۳۷، ۳۶۷	آلمان غربی، ۳۳۷، ۳۶۷
رئیس جمهور، ۲۹۳	رئیس جمهور، ۲۹۳
سفارت، ۳۷۲	سفارت، ۳۷۲
صدراعظم، ۲۹۳	صدراعظم، ۲۹۳
آماده باش، ۱۴۵، ۲۳۵، ۳۸۹	آماده باش، ۱۴۵، ۲۳۵، ۳۸۹
آمار، ۹۶، ۲۸۹، ۳۰۵، ۳۸۲، ۳۸۹، ۳۹۶، ۴۱۵، ۴۶۱، ۴۶۳	آمار، ۹۶، ۲۸۹، ۳۰۵، ۳۸۲، ۳۸۹، ۳۹۶، ۴۱۵، ۴۶۱، ۴۶۳
۳۶۸، ۵۰۶، ۵۱۱	۳۶۸، ۵۰۶، ۵۱۱
آمارگیری، ۳۲۶	آمارگیری، ۳۲۶
آمریکا، ۴۷، ۷۰، ۱۰۸، ۱۲۶، ۱۳۹، ۱۶۱، ۲۲۱، ۲۸۵، ۲۸۸	آمریکا، ۴۷، ۷۰، ۱۰۸، ۱۲۶، ۱۳۹، ۱۶۱، ۲۲۱، ۲۸۵، ۲۸۸
۳۱۱، ۳۱۵، ۳۱۶، ۳۳۴، ۳۷۳، ۳۸۷، ۴۲۰، ۴۲۹، ۴۳۲، ۴۴۳	۳۱۱، ۳۱۵، ۳۱۶، ۳۳۴، ۳۷۳، ۳۸۷، ۴۲۰، ۴۲۹، ۴۳۲، ۴۴۳
۴۶۱، ۴۸۲، ۴۹۴، ۴۹۶، ۵۰۰	۴۶۱، ۴۸۲، ۴۹۴، ۴۹۶، ۵۰۰
اتباع، ۴۶۷	اتباع، ۴۶۷
برندگان سیاه پوست، ۳۵۳	برندگان سیاه پوست، ۳۵۳
پسته، ۲۳۵	پسته، ۲۳۵
تجاوز، ۲۵۶	تجاوز، ۲۵۶
توطئه، ۳۳۰	توطئه، ۳۳۰
جنگ افروز، ۲۸۴	جنگ افروز، ۲۸۴
حق و توتو، ۴۵۴، ۴۵۵	حق و توتو، ۴۵۴، ۴۵۵
حمله، ۲۷۰	حمله، ۲۷۰
خبرنگار، ۳۵۷	خبرنگار، ۳۵۷

ابوذر پادگان، ۱۶۳	رئیس جمهور، ۴۹
ابوشریف، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۷۳	سفارت، ۴۰۳
ابوموسی جزیره، ۴۶۲، ۴۶۶	سیاست، ۲۸۴
ابوهشام، ۴۸۹	شرکت، ۴۶۷، ۸۵
ابوی مرحوم، ۳۸۲	ضدیت، ۳۲۹
ابهر نماینده، ۶۱	عمال، ۳۸۵
اتحادیه بین المجالس، ۷۳، ۲۱۵، ۵۱۰	کارشناسان، ۴۲۷
اتریش، ۲۸۴	لانه جاسوسی، ۳۵۶
اتم، ۲۸۴	مرگ بر، ۳۲۳
اتمام حجت، ۱۰۵، ۱۵۲، ۳۹۱	نماینده شورای اسلامی پزشکان، ۱۷۲
اتوبوس، ۳۳۲، ۳۰۴	نیروهای واکنش سریع، ۳۶۷
اتیوپی، ۴۸۰	هواپیما، ۲۵۶
اجاره دار حسن، ۳۶۵	آمل، ۳۶۸، ۴۶۰، ۴۶۴
اجساد، ۱۸۱، ۴۰۱	آموزش، ۲۷۵، ۲۸۸، ۳۵۴، ۴۲۸، ۴۴۷
احتیاط، ۱۰۱، ۱۳۱، ۱۴۵، ۱۹۰، ۲۰۲، ۲۴۱، ۲۴۵، ۲۶۳	آموزش نظامی، ۳۸۲
۴۰۷، ۴۰۱، ۳۶۴، ۳۸۱، ۳۷۸	آموزش و پرورش، ۶۱، ۶۹، ۱۰۳، ۱۰۵، ۳۱۶، ۳۵۷
احد جنگ، ۱۸۳، ۲۰۲	۵۰۱
احزاب، ۶۹، ۱۷۸، ۱۹۰، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۵، ۴۰۶، ۴۲۶	وزارت، ۲۰۹، ۴۹۳
احزاب طرح، ۱۷۸، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۵، ۲۰۱	وزیر، ۳۷۲
احضار، ۱۶۳، ۱۹۱، ۴۱۲، ۴۲۷	آموزنده، ۳۱۳
احکام اولیه و ثانویه، ۳۴۱، ۵۰۰	آواره، ۳۳، ۴۳، ۵۸، ۵۹، ۱۱۲، ۲۰۱، ۵۰۰، ۵۰۳
احکام شرعی، ۹۵	آواره جنگی، ۱۱۲
احمد اخوی، ۳۸۲	آواکس، ۲۸۴
احیا، ۲۱۵	آیات، ۸۷، ۱۸۳، ۲۰۲، ۳۷۴
اخبار، ۴۹، ۵۹، ۱۰۴، ۱۰۷، ۱۱۹، ۱۲۲، ۱۴۶، ۱۴۹، ۱۷۱	آیت، ۸۴، ۱۳۰، ۱۳۵، ۱۳۹، ۱۹۰، ۲۳۰، ۲۳۲
۲۰۴، ۲۰۶، ۲۴۵، ۲۵۶، ۲۵۹، ۲۶۵، ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۹۲، ۳۰۰	دکتر، ۲۲۸
۳۰۴، ۳۰۷، ۳۱۵، ۳۶۰، ۳۷۷، ۳۸۵، ۳۸۹، ۳۹۱، ۳۹۴، ۴۰۱	فرزند شهید، ۲۳۱
۴۰۶، ۴۰۸، ۴۱۰، ۴۱۴، ۴۲۲، ۴۳۱، ۴۳۲، ۴۳۶، ۴۴۰، ۴۴۶	آیت الهی رضا، ۵۲
۴۴۹، ۴۵۲، ۴۵۵، ۴۶۲، ۴۶۵، ۴۶۹، ۴۷۶، ۴۹۳، ۵۰۰، ۵۰۱	آید خسرو، ۱۲۴
اخبار خارجی، ۳۱۶	آینده سازان مجله، ۷۹، ۳۷۰، ۴۴۲
اختلاف داخلی، ۱۱۷، ۱۳۹	ا... اکبر، ۱۳۴، ۳۱۵، ۳۲۵
اخراج، ۳۷، ۸۷، ۱۶۰، ۱۹۶، ۲۰۷، ۲۲۴، ۲۲۸، ۲۳۳، ۳۲۵	ابراهیمی، ۱۳۳
۳۴۸، ۴۱۰، ۴۶۱، ۴۷۳	ابرقدرت، ۲۸۳
اخطار، ۸۱، ۸۷، ۲۳۲، ۳۰۵، ۳۹۱، ۴۱۴	ابریشمی، ۱۰۲
اخلاق، ۶۴، ۷۰، ۷۱، ۱۳۱، ۳۵۲، ۳۶۴، ۳۷۱، ۴۴۶	ابزار جنگی، ۳۷۷
اخلال، ۴۸، ۲۰۹، ۲۰۶، ۴۳۰	ابطحی، ۲۹۲

ستاد، ۹۳، ۱۴۹، ۱۸۷، ۲۰۵، ۲۱۴، ۲۷۰، ۲۷۲، ۲۷۴، ۴۰۱	اخوان المسلمین، ۱۳۳، ۲۹۴
ستاد مشترک، ۲۳۱	اخوی زاده، ۴۶۸
سران، ۳۰۹	اداره، ۳۳، ۳۵، ۴۸، ۶۱، ۶۴، ۷۰، ۸۰، ۸۴، ۹۳، ۹۴، ۹۵، ۱۱۱، ۱۱۷، ۱۲۳، ۱۲۵، ۱۳۱، ۱۳۴، ۱۳۷، ۱۵۲، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۷۶، ۱۹۷، ۱۹۸، ۲۰۶، ۲۲۳، ۲۲۵، ۲۳۷، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۵۹، ۲۹۴، ۳۱۳، ۳۴۸، ۳۴۹، ۳۶۷، ۳۷۲، ۳۷۷، ۳۸۲، ۳۸۵، ۳۹۲، ۳۹۴
سیاسی ایدئولوژی، ۸۰، ۱۲۴، ۲۰۶، ۳۷۱، ۳۰۷، ۴۱۰، ۴۸۳	۴۰۰، ۴۲۸، ۴۳۱، ۴۳۶، ۴۴۷، ۴۵۸، ۴۶۶، ۴۸۲، ۴۹۰، ۴۹۳
فرمانده، ۸۹، ۱۰۳، ۱۲۷، ۱۴۵، ۲۲۴، ۳۱۲، ۳۸۰، ۴۸۳	۵۰۷، ۵۰۴
کارمند، ۷۰	ادعا نامه، ۴۴۲
لجستیکی، ۲۴۹	ادغام، ۳۳۹، ۳۳۹، ۴۱۹، ۴۶۵، ۷۰
مدیریت، ۲۴۵، ۴۷۴	اذان، ۳۹۸، ۳۳۶، ۷۰
مسجد قرارگاه، ۴۷۹	اراضی، ۱۰۴، ۱۱۹، ۱۶۹، ۲۱۹، ۲۸۵، ۳۸۱، ۳۹۶، ۴۹۷، ۵۱۰
ارثیه، ۳۸۲	اراضی شهری، ۱۹۷، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۲۱، ۲۲۶، ۲۲۷، ۳۲۰، ۳۲۲، ۳۹۹، ۳۹۷، ۴۱۴، ۴۶۰، ۴۹۱، ۵۰۶، ۵۰۹، ۵۱۰
اردبیلی، ۹۱، ۱۸۵، ۲۱۸، ۲۳۶، ۲۴۵، ۲۴۷، ۲۶۲، ۲۶۵، ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۷۷، ۲۸۵، ۳۰۲، ۳۰۹، ۳۱۷، ۳۲۴، ۳۲۵، ۳۳۰، ۳۴۳، ۳۴۴، ۳۴۸، ۴۲۹، ۴۴۰، ۴۶۷، ۴۹۱	اراضی موات شهر، ۳۸۱
اردستان، ۳۴۵	اراک
اردکان نماینده، ۳۳۵	دادگاه انقلاب، ۲۳۲
اردلان علی خانواده، ۳۱۲	نماینده، ۵۰۹
اردن، ۱۲۳، ۲۷۴	اراکي آیت الله فرزند، ۴۴۶
شاه، ۴۶۴	اربعین، ۴۱۱
اردن، ۳۹، ۴۷، ۴۸، ۸۳، ۲۲۷، ۲۳۲، ۲۵۷، ۳۳۱، ۳۵۷، ۴۵۷	ارتجاع، ۴۲، ۴۹، ۳۱۷
ارز، ۲۰۶، ۲۵۹، ۳۰۲، ۳۲۴، ۳۳۱، ۳۶۴، ۴۱۰، ۴۶۴، ۴۷۲، ۴۸۳	ارتش، ۳۶، ۳۹، ۴۱، ۴۰، ۶۶، ۷۰، ۸۰، ۸۹، ۹۳، ۹۴، ۹۷، ۱۰۳، ۱۱۱، ۱۲۴، ۱۳۷، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۹، ۱۵۷، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۸۴، ۱۸۷، ۱۹۶، ۱۹۷، ۲۰۵، ۲۱۴، ۲۲۳، ۲۳۴، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۳۸، ۲۴۵، ۲۴۹، ۲۵۴، ۲۶۴، ۲۷۰، ۲۷۶، ۲۷۷، ۲۹۳، ۲۹۹، ۳۰۵، ۳۰۹، ۳۳۱، ۳۳۴، ۳۳۷، ۳۵۷، ۳۶۳، ۳۷۱، ۳۷۲، ۳۷۷، ۴۰۱، ۴۰۷، ۴۱۴، ۴۲۰، ۴۲۹، ۴۳۱، ۴۳۵، ۴۳۷، ۴۶۷، ۴۷۴، ۴۷۸، ۴۷۹، ۴۸۲، ۵۰۰، ۵۱۱
ارز ترجیعی، ۲۳۵	آینده، ۱۳۷
ارزش، ۳۷، ۱۳۱، ۱۸۶، ۲۳۲، ۳۶۴، ۳۷۱، ۴۵۳	پادگان، ۱۳۲
ارشاد، ۲۳۴، ۲۵۹	پلاژ مخصوص، ۱۹۷
حسینیه، ۳۵۶، ۳۶۰	دادستان، ۳۰۰
وزیر، ۳۳۴، ۳۵۹، ۳۸۹	دادگاه، ۱۳۷
ارشاد اسلامی وزیر سابق، ۳۵۵	دادگاه انقلاب، ۲۱۹، ۳۳۷
ارگانهای انقلاب، ۳۱۷	روز، ۷۱
ارگانهای خط امام، ۳۰۰	
ارگانهای دولتی، ۵۸	
ارگانهای قانونی، ۴۲	
ارگانهای قضائی، ۴۴۲	
ارم پارک (خرم سابق)، ۱۳۲	

استعمار، ۴۹۶	اروپا، ۶۴، ۹۴، ۱۶۹، ۳۵۷، ۴۰۸، ۵۰۱
زدائی، ۲۴۹	انجمن اسلامی، ۴۷۲، ۵۱۲
استعمارگر، ۲۸۳	پارلمان، ۵۱۰
استقامت، ۴۲۸، ۴۹	ارومیه، ۵۲، ۶۰، ۲۴۶
استقبال، ۱۴۵، ۱۵۱، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۶، ۲۷۶، ۲۸۲، ۲۸۹	استاندار، ۸۳، ۲۱۷
۲۹۱، ۳۶۷، ۴۰۸، ۴۲۹، ۴۶۶، ۴۷۴، ۵۰۰	سپاه، ۳۳، ۸۳
استقلال، ۲۸۴، ۳۳۵، ۵۰۸	فرماندار، ۸۳
استکی، ۴۲۳	نماینده، ۲۲۷، ۲۷۱
استیضاح، ۱۵۱	اروند
اسدی، ۹۹، ۱۰۳	جبهه، ۲۳
اسرا، ۱۷۲، ۲۱۷، ۳۰۵، ۳۰۷، ۴۰۰، ۴۰۳، ۴۰۸، ۴۱۱، ۴۱۵	فرمانده، ۱۳۵
۴۲۳، ۴۵۵، ۴۶۹، ۴۷۵، ۴۹۱	اریتره، ۴۸، ۳۹۴
اسرائیل، ۴۷، ۹۵، ۱۳۵، ۲۰۶، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۹۱، ۴۰۸	اریک رولو، ۱۷۱
۴۱۱، ۴۵۴، ۴۶۶، ۵۰۰	ازدحام، ۸۲، ۱۳۴، ۱۸۳، ۲۶۲، ۳۶۰، ۴۸۰
بیانیه، ۴۶۶	ازدواج، ۷۵، ۱۱۶، ۲۰۶، ۲۰۸، ۲۳۰، ۲۳۵، ۲۵۶، ۴۲۸
پارلمان، ۴۰۷	۴۴۶، ۴۶۸، ۴۸۲، ۵۱۰
رادیو، ۳۳۱	اژه‌ای، ۱۰۸
شناسانی، ۳۷۴	اساتید، ۲۹۱، ۴۰۰، ۴۷۳
اسراف، ۴۱۹	اسپانیا، ۱۳۱، ۳۲۳، ۳۲۲
اسفراین، ۳۶۲	آبهای ساحلی، ۲۳۹
طرح، ۱۹۵	تلویزیون، ۲۲۴
اسکله، ۳۳۳، ۴۲۳	سفیر، ۱۰۷
اسکناس، ۳۵۳، ۵۱۰	مسئول حفاظت، ۲۳۹
اسکورت، ۲۰۵، ۲۰۷، ۲۸۱، ۳۰۱، ۳۴۴، ۳۸۵، ۴۷۸	استاد، ۳۶۵، ۴۷۳
۴۸۲	استاندار، ۸۳، ۱۱۳، ۲۵۳، ۳۴۱، ۳۹۸، ۴۰۷، ۴۵۷، ۴۸۹
اسلام، ۳۵، ۴۲، ۶۰، ۱۱۰، ۱۳۷، ۱۴۰، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۵۴	استبداد زدائی، ۲۴۹
۲۸۴، ۳۱۰، ۳۷۰، ۳۹۲، ۴۲۱، ۴۲۶، ۴۲۸، ۴۴۶، ۵۰۰	امتخاره، ۱۰۷، ۱۹۸، ۵۰۹، ۵۱۲
اسلام آباد غرب، ۴۸۲	استخدام، ۳۸، ۹۴، ۹۹، ۱۰۶، ۱۲۷، ۱۳۵، ۱۳۳، ۳۲۶
فرماندار، ۴۱۹	۴۱۴، ۴۵۷، ۴۶۱، ۴۶۵، ۴۹۲
نماینده، ۶۹، ۱۳۳	استخدام پزشکان خارجی، ۲۲۶
اسلام شناسی، ۱۱۰، ۲۳۱	استخدام کشوری، ۴۵۷
اسلام صدر، ۴۲۱	استخر، ۸۳، ۲۳۲، ۲۷۶، ۵۰۱
اسلام فقهاتی، ۶۰	استعفا، ۶۲، ۷۱، ۷۹، ۸۳، ۹۱، ۹۶، ۱۰۵، ۱۱۰، ۱۲۴، ۱۸۹
اسلامی احکام، ۱۲۶	۲۰۱، ۲۱۶، ۲۳۶، ۲۶۹، ۳۲۶، ۳۳۷، ۳۵۴، ۳۶۷، ۳۷۲، ۳۹۳
اسلاید، ۲۹۱	۳۰۶، ۴۵۳، ۴۶۷
اسلحه، ۱۵۳، ۱۸۴، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۱، ۲۲۶، ۲۵۷، ۲۷۰	استعفای رئیس جمهور، ۱۲۳



اصلاحات، ۲۴۶، ۲۹۹، ۳۹۷، ۴۱۹، ۴۲۰، ۴۷۵، ۴۹۲، ۵۰۹

اصلاحات ارضی، ۴۹۷

اصول دین، ۲۰۶

اطاق جنگ، ۴۸۰

اطباء، ۲۱۳، ۳۳۵

اطلاعات، ۶۲، ۸۴، ۹۲، ۹۴، ۱۰۸، ۱۱۱، ۱۱۷، ۱۵۱، ۱۶۱، ۱۸۵، ۱۹۵، ۲۱۰، ۲۲۲، ۲۲۷، ۲۳۸، ۲۵۵، ۲۷۱، ۲۷۵، ۲۹۲، ۳۰۵، ۳۰۶، ۳۰۹، ۳۱۰، ۳۱۵، ۳۲۵، ۳۳۱، ۳۶۳، ۳۸۵، ۳۹۱، ۴۲۵، ۴۴۷، ۴۶۴، ۴۷۰

دفتر روابط، ۲۲۳

سازمان، ۴۱

سپاه، ۴۷۰

طرح، ۴۶۶، ۴۹۷، ۵۰۰

نخست وزیر، ۲۸۵

نخست وزیری، ۳۳۴، ۳۴۲، ۴۹۷

اطلاعات روزنامه، ۸۴، ۸۵، ۲۱۶، ۳۳۱، ۴۴۷

اطلاعات مرکز، ۲۵۵، ۲۹۲، ۳۰۹، ۳۱۵، ۳۳۴، ۳۴۲، ۵۰۰

اطلاعات مسئول، ۱۱۷

اعتبار نامه، ۶۷، ۱۰۴، ۱۱۰، ۱۶۹، ۱۷۱، ۱۹۵، ۲۰۲، ۲۱۶، ۲۱۹، ۲۲۸، ۲۳۷، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۵۳، ۲۶۴، ۳۱۳، ۳۳۲، ۳۳۵، ۳۳۵، ۳۴۴، ۳۴۷، ۳۶۴، ۳۹۰

اعتدال، ۳۲۵

اعتراض، ۴۷، ۵۴، ۶۰، ۷۰، ۷۱، ۸۱، ۸۴، ۸۹، ۹۷، ۱۲۷، ۱۳۵، ۱۴۴، ۱۴۹، ۱۵۵، ۱۹۵، ۲۱۴، ۲۲۱، ۲۲۶، ۲۵۳، ۲۵۵، ۲۸۲، ۲۸۴، ۳۱۶، ۳۴۸، ۳۴۹، ۳۶۰، ۳۶۱، ۳۶۷، ۳۸۴، ۳۹۲، ۳۹۷، ۴۰۲، ۴۱۴، ۴۲۷، ۴۲۹، ۴۳۹، ۴۴۲، ۴۵۳، ۴۵۸، ۴۶۶، ۴۶۸، ۴۹۷، ۵۰۰، ۵۰۹، ۵۱۰

اعتراف، ۸۲، ۳۴۴، ۳۹۲، ۴۶۴

اعتصاب، ۱۰۴

اعتماد، ۶۳، ۱۰۶، ۱۰۸، ۱۱۳، ۱۴۹، ۱۶۰، ۱۶۹، ۱۸۹، ۲۱۵، ۲۷۹، ۳۲۵، ۳۵۹، ۳۶۳، ۳۶۴، ۳۱۳، ۴۳۹، ۵۱۰

اعجاز، ۴۶۸

اعداد، ۱۰۶، ۱۵۷، ۱۶۰، ۱۶۶، ۱۶۹، ۱۹۸، ۲۰۶، ۲۱۸، ۲۴۲، ۲۴۷، ۲۵۲، ۲۵۶، ۳۰۲، ۳۰۶، ۳۱۵، ۳۳۳، ۳۶۱

۲۷۴، ۳۵۷، ۳۹۰، ۳۹۴، ۴۲۰، ۴۶۴، ۵۰۰

خرید، ۶۸، ۸۹، ۹۴، ۱۰۶، ۱۲۴، ۱۹۳، ۲۳۱، ۲۹۱

۴۲۱، ۴۲۶، ۴۳۵

فروش، ۵۰۱

معامله، ۳۲۹

اسماعیل آباد، ۱۷۴

اسناد، ۲۷، ۸۷، ۱۱۷، ۳۵۷، ۳۹۶

اسناد اسلامی، ۴۱، ۳۴۴

اسناد اسلامی مرکز، ۳۵۳

اسناد سری، ۱۱۰، ۱۱۳

اسناد لانه جاسوسی، ۱۶۳

اسیر، ۶۲، ۲۷۰، ۳۰۴، ۳۸۹، ۳۹۵، ۴۰۱، ۴۲۰، ۴۳۵، ۴۵۸

۵۰۹، ۵۱۱، ۵۱۲

اشتایر، ۳۸۴

اشترن سازمان، ۴۳۷

اشتغال، ۲۰۸

اشرار، ۱۹۸، ۲۹۱

اشراقی، ۵۲، ۶۲، ۲۱۵، ۲۱۷، ۲۲۳، ۲۷۹، ۳۸۱، ۳۳۵

اشرف، ۲۷۶، ۳۷۰، ۴۰۸

اشکنه، ۲۷۴

اصطهبانات حاکم شرع، ۲۳۲

اصغری پناهی، ۳۵۳

اصفهان، ۱۸۳، ۳۳۲

استاندار، ۹۵، ۱۱۳

امام جمعه، ۳۰۹، ۳۳۲، ۳۷۲

امام جمعه نایب، ۲۱۳

انتخابات، ۸۲

پایگاه خاتم، ۳۸۷

حزب جمهوری، ۴۲۶

خط امام، ۳۰۹

دانشگاه، ۳۰۰، ۴۱۹

سپاه، ۳۳۲

قاضی شرع، ۳۳۳

کارخانه، ۱۵۱

نماینده، ۱۳۴

نیرو جهاد، ۴۱۹

اقتصادی، ۴۸۲	۴۹۴، ۴۵۲، ۲۶۷
اقدس، ۱۱۰	اعلامیه، ۵۸، ۱۴۴، ۱۴۹، ۱۵۷، ۲۶۱، ۲۹۲، ۳۰۷، ۳۶۸، ۳۹۶
اقوام، ۱۷۴	۴۸۹، علمی
اکرمی، ۲۲۰	اعمال نفوذ، ۲۷
البرزی سرتیپ، ۱۳۴	اغنیاء، ۲۷۰
التقاط، ۱۲۴	اف ۱۴، ۳۷۳، ۳۹۵، ۳۷۸
الجزایر، ۳۰۴، ۳۲۴، ۳۲۹، ۳۳۱، ۳۳۴، ۳۷۴	افتتاح، ۱۱۰، ۱۲۷، ۱۲۹، ۱۳۴، ۱۴۶، ۲۷۵، ۳۶۵، ۳۹۳
بیانیه، ۱۰۶، ۴۰۳، ۴۴۲، ۴۴۶، ۴۶۷	افتخار، ۹۵، ۲۳۵
رئیس مجلس، ۳۵	افراخته سرهنگ، ۱۰۷
قرارداد، ۵۰۳	افراط، ۲۲۴، ۲۴۶، ۳۲۵، ۳۹۳، ۴۰۷، ۴۶۰
میانجی، ۴۰۳	افراطی، ۱۱۰، ۳۰۵، ۳۱۶، ۳۵۴، ۳۷۴، ۴۲۰، ۴۷۳، ۵۰۷
الدعوه حزب، ۱۰۶	افریقا، ۴۹۰
الشریف، ۸۲	افریقای جنوبی، ۳۹۱
الفتح، ۲۷۲	افسر، ۹۷، ۱۰۵، ۱۹۶، ۲۰۷، ۲۱۵، ۳۰۱، ۴۰۱، ۴۹۳، ۵۰۱
الله اکبر تپه، ۱۱۹	افسران باشگاه، ۲۷۷، ۶۱
الوات، ۷۱	افسرده، ۸۳، ۲۲۳
الوی، ۱۱۹	افسری دانشکده، ۸۵، ۲۱۴
الویری، ۸۲، ۱۱۳، ۱۲۶، ۱۳۵، ۱۴۴، ۲۲۸، ۳۰۹، ۳۹۲	افشار خانم، ۹۴
۴۳۲، ۴۱۲، ۳۹۸	افشاگر، ۱۰۷، ۱۷۴، ۳۶۱، ۳۹۰، ۳۹۴، ۴۴۰، ۴۴۶
الویری بستگان، ۱۱۶	افضلی، ۲۰۵
امارات سفیر، ۱۱۲	افضلی تیمسار، ۸۰
امام، ۴۱، ۶۷، ۷۴، ۸۲، ۸۹، ۸۹، ۹۹، ۱۰۳، ۱۰۷، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۳، ۱۱۶، ۱۱۳، ۱۲۳، ۱۲۹، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۷، ۱۳۷، ۱۴۵، ۱۴۷، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۵، ۱۵۸، ۱۶۰، ۱۶۶، ۱۶۹، ۱۷۹، ۱۸۶، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۳، ۱۹۹، ۲۰۲، ۲۱۰، ۲۱۳، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۴، ۲۲۶، ۲۳۷، ۲۳۹، ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۵۰، ۲۶۱، ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۷۵، ۲۷۷، ۲۹۱، ۲۹۲، ۲۹۹، ۳۰۶، ۳۰۷، ۳۰۹، ۳۱۰، ۳۱۱، ۳۱۲، ۳۱۷، ۳۱۸، ۳۲۱، ۳۲۲، ۳۲۳، ۳۲۵، ۳۲۰، ۳۲۲، ۳۲۳، ۳۲۵، ۳۲۸، ۳۳۰، ۳۳۲، ۳۳۳، ۳۳۴، ۳۳۵، ۳۳۸، ۳۳۹، ۳۴۲، ۳۴۳، ۳۴۴، ۳۴۵، ۳۴۸، ۳۴۸، ۳۴۹، ۳۵۴، ۳۶۳، ۳۶۵، ۳۶۷، ۳۷۰، ۳۷۳، ۳۷۴، ۳۸۷، ۳۹۲، ۳۹۳، ۳۹۴، ۳۹۶، ۳۹۶، ۳۹۷، ۴۰۱، ۴۰۲، ۴۰۳، ۴۰۶، ۴۰۸، ۴۲۰، ۴۲۰، ۴۲۵، ۴۳۱، ۴۳۲، ۴۳۳، ۴۳۴، ۴۳۵، ۴۳۹، ۴۴۲، ۴۴۳، ۴۴۴، ۴۴۵، ۴۴۵، ۴۴۶، ۴۴۷، ۴۴۸، ۴۴۸، ۴۴۹، ۴۵۰، ۴۵۱، ۴۵۲، ۴۵۳، ۴۵۴، ۴۵۴، ۴۵۵، ۴۵۶، ۴۵۷، ۴۵۸، ۴۵۹، ۴۶۰، ۴۶۱، ۴۶۲، ۴۶۳، ۴۶۴، ۴۶۵، ۴۶۶، ۴۶۷، ۴۶۸، ۴۶۸، ۴۶۹، ۴۷۰، ۴۷۱، ۴۷۲، ۴۷۳، ۴۷۴، ۴۷۵، ۴۷۶، ۴۷۷، ۴۷۸، ۴۷۹، ۴۸۰، ۴۸۱، ۴۸۲، ۴۸۳، ۴۸۴، ۴۸۵، ۴۸۶، ۴۸۷، ۴۸۸، ۴۸۹، ۴۹۰، ۴۹۱، ۴۹۲، ۴۹۳، ۴۹۴، ۴۹۵، ۴۹۶، ۴۹۷، ۴۹۸، ۴۹۹، ۵۰۰، ۵۰۱، ۵۰۲، ۵۰۳، ۵۰۴	افغانستان، ۱۳۹، ۲۲۲، ۳۰۱، ۳۲۳، ۳۷۳، ۳۸۱، ۴۰۳، ۴۲۸
بیت، ۳۱۵، ۳۸۴، ۳۸۶، ۴۴۰	افغانی مجاهدین، ۴۲۸
پیام، ۳۱، ۴۹، ۵۵، ۲۲۱، ۵۱۲	افکار افراطی، ۲۲
	اقتصاد، ۴۵، ۴۸، ۶۱، ۶۲، ۷۰، ۱۱۳، ۱۲۹، ۲۷۱، ۲۷۱، ۲۷۴، ۲۸۳، ۲۸۸، ۲۸۹، ۳۲۵، ۳۵۲، ۳۵۷، ۳۶۳، ۳۶۷، ۳۸۱، ۴۰۸، ۴۲۶، ۴۲۷، ۴۳۰، ۴۳۸، ۴۳۹، ۴۴۲، ۴۴۳، ۴۴۴، ۴۴۶، ۴۴۸، ۴۷۰، ۴۷۲، ۴۷۳، ۴۷۴، ۴۷۵، ۴۷۶، ۴۷۷، ۴۷۸، ۴۷۹، ۴۸۰، ۴۸۱، ۴۸۲، ۴۸۳، ۴۸۴، ۴۸۵، ۴۸۶، ۴۸۷، ۴۸۸، ۴۸۹، ۴۹۰، ۴۹۱، ۴۹۲، ۴۹۳، ۴۹۴، ۴۹۵، ۴۹۶، ۴۹۷، ۴۹۸، ۴۹۹، ۵۰۰، ۵۰۱
	اقتصاد اسلام، ۴۲۸